

# قرآن و دورانهای زندگی انسان

محمد هادی مؤذن جامی



بحث حاضر از کتاب پرارزش سنتهای تاریخ در قرآن، اثر زنده یاد، شهید آیتالله سیدمحمدباقر صدر ماهه گرفته است. ایشان فرموده‌اند: قرآن زندگی انسان را در روی زمین به سه دوره تقسیم کرده: ۱- دوران پرستاری (پس از حضانت) ۲- دوران وحدت ۳- دوران پراکندگی و اختلاف (سنتهای تاریخ در قرآن، درس ۱۴، ص ۲۸۱). این مقال کوشیده تا منظرهای از مناظر شگرف قرآنی را از منظری نوینگره، امید است انتقادهای سازنده در تبیین این بحث مؤثر افتد. از خواننده مدقق می‌طلبیم که اشتراک برخی ظواهر این نوشتار با ظواهر نظریات بعضی مکاتب منحرف را مایه انتقاد سازند که علم و حکمت گمشده ماست و علم را باید جست و نثر از مشرک.

## دوره اول:

### دوران حضانت ربوبی

آدمیزادگان امروز، آدم (ع)، با وصفی جذاب و به شکلی عمیق و به بیانی لطیف و موجز و پر اشارت و پرمحتوا در قرآن مطرح شده است و بعضی گذشته از صورت وقوع خارجی و اذعان به تحقق حیات دو انسان به نام آدم و حوا در بهشت و هبوط آنان به زمین، داستان آدم و حوا در قرآن را تمثیل تاریخ بشر و عصاره همه حیات انسانها یافته‌اند\* و اهل معنا در بطون متعدد قرآنی به وضوح این راز شگفت‌آور زندگی همه اولاد آدم (ع) را می‌یابند، راز حیات و سر تاریخ و رمز گنجینه‌های وجود بشر در این قصه قرآنی نهفته و قابل پیگیری است و قال تعالی «فأقصص القصص لعلمهم يتفكرون» (اعراف ۱۷۶). شگفتا که امهات علل تشریح نیز بدین قصه باز می‌گردد (از جمله در علت تشریح و کیفیت وضو، غسل).

آدمی به هر گونه که پدید آمده باشد، به لحاظ عجایب خلقت او، تبریک الهی (فتبارک‌الله احسن‌الخالقین) را سزاوار است. انسان موجودی بدیع است، چه ابداعی باشد و به نفعه روح الهی در صلصال و تسویه ربوبی ایجاد شده باشد، و چه برآمده از موجودی کهنتر و نسلی کهنتر و آدم و شأن پیشین باشد، اگر چه به نظر ما، ظاهر آیات بر تمایز و استقلال نوع انسان گواهرتر است (و چه مانع که خدای عیسی (ع) که به اذن او جل و علا عیسی (ع) در هیئت گلین پرندهای دمید و پرندهای زنده آفریده شد، خود نیز در تندیس گلین آدم (ع) از روح خویش دمیده و انسان را آفریده باشد؟) اما در بحث حاضر، این موضوع که خود بجای خویش مطلوب اهل نظر است، مدخلیت ندارد.

حکایت اولسین انسان و سرسلسله

\*از جمله آقای رادمنش در کتاب قرآن - جامعه‌شناسی - اتوپیا، ص ۹۴ می‌گوید: «یک بعد حکایت آدم سخن از فلسفه تاریخ می‌گوید.»

گزارش اول: آفرینش، تعلیم اسماء و سجده بر آدم

به گزارش قرآن، آدم (ع) که پرداخته شد و خداوند نوحه الهی را از روح خویش در او دمید، آنگاه سزاوار سجده فرشتگان گردید: «فاذا سویته و نفخت فیہ من روحی فقعوا له ساجدین» (حجر/ ۲۸ و ۲۹).

مأمورین به سجده سجده کردند، الا ابلیس که از جنیان بود «فسجد الملائکه کلهم اجمعون الا ابلیس» (حجر/ ۳۰) «کان من الجن ففسق عن امر ربہ» (کهف/ ۵۰).

ابلیس که تقدم انسان را بر خویش بر نمی تافت، خودبینی نمود و خویش را برتر پنداشت و از امر الهی سرپیچید و تکبر نمود، و به عزت خداوند سوگند خورد که همه آدمیان جز بندگان مخلص (به فتح لام) او را اغوا کند (سوره ص/ ۸۲ و ۸۳).

و همو مقدمه اغوا را تزئین عمل قرار داد (حجر/ ۳۹) و این تزئین با قعود وی در صراط مستقیم الهی است (اعراف/ ۱۶) که مانع اعتصام حقیقی به خداست چرا که فرمود «و من یتصم بالله فقد ہدی الی صراط مستقیم» (آل عمران/ ۱۰۱) و حقیقت این اعتصام تعبد است: «فاعبدوه ہذا صراط مستقیم» (بقره/ ۲۱۳) و اگر

تعبد به حق و عبادت او نبود جز گمراهی در پی آن نیست «فماذا بعد الحق الا چیزی جز گمراهی انسان از راه عبودیت نیست. و قال تعالی «ان عبادی لیس لک علیہم سلطان» (اسراء/ ۶۵)، و لازمه عبودیت عدم عصیان است، چرا که عصیان مایه اغواست\* «وعصی آدم ربه فغوی» (طه ۱۲۱).

پس اولین عصیانگر ابلیس است «ان الشیطان کان للرحمن عصیا» (مریم/ ۴۴) و اولین اغوا شده همو (حجر/ ۳۹). و در همه حیات آدم و آدمزادگان دو عنصر کلیدی «تعبد و عصیان»، «عبادت و معصیت» همواره جلوه گری می کند.

پس از سجده ملائک بر آدم (ع) او صاحب زوجی می شود و خطاب می رسد که ای آدم تو و همسرت در بهشت بیارام (بقره/ ۳۵). گزارش قرآن در سوره بقره گوشه دیگری از اولین دوران زندگی انسان را باز نموده است. خداوند فرشتگان را مخاطب ساخته و از جعل خلیفه در زمین سخن می گوید، پس از پرسش فرشتگان از خداوند که آیا در زمین کسی را قرار می دهی که در آن فساد کند و خون ریزد؟ وما تو را به سپاست ستایش کنیم و تقدیست کنیم. خداوند در پاسخ می فرماید: «انی اعلم ما لا تعلمون» (بقره/ ۳۰).

سپس آدم همه اسماء را می آموزد و آنگاه که حقایق این اسماء (که عین مسمی است) بر فرشتگان عرضه شد، و آنان از خبر دادن اسماء در می مانند، آدم اسماء را به امر الهی به آگهی آنان می رساند و سپس خطاب سجده بر آدم (ع) به فرشتگان می رسد.

پس آدم (ع) پیش از سجده و تکریم الهی، صلاحیت خویش را در دو مرحله به ثبوت رسانده است:

\* قال تعالی: «ان عبادی لیس لک علیہم سلطان الا من اتبعک من الغاوبین» (حجر/ ۴۲) و این غاوبین همان عاصیان عبودیت الهی و عابدان شیطانند که عاصی بر رحمان است، و عبادت عاصی بر خدا به دلیل استکبار او و تحقیر انسان عین سفاقت و دشمن نشناسی است.

تکریم الهی و سجده ملائک می کند.

### گزارش دوم: عرضه امانت

یک گزارش دیگر از مراحل آغازین حیات انسان، عرضه امانت بر آسمانها و زمین و کوهها و ابای آنها از پذیرفتن آن و ترس از آن است، اما انسان آن را حمل می کند. و امانت معیاری بر تشخیص سه گروه انسانی می شود: منافقان، مشرکان و مؤمنان. چرا که حفظ امانت و عدم خیانت در آن از امور متمیزه تواند بود، برخلاف آسمانها و زمین و کوهها که همه مؤمن و مطیع هستند. پس امانت باید امری مرتبط به دین حق باشد که باتلبس بدان ایمان حاصل می گردد، و عدم تلبس بدان مایه نفاق و شرک می شود. و این جز کمال حاصل از جهت تلبس به اعتقاد و عمل صالح و سلوک سبیل کمال، به ارتقاء از حسیض ماده به اوج اخلاص است. اخلاصی که خداوند او را برای خود برگزیند و متولی تدبیر امورش گردد و این ولایت الهی است.

بنابراین مراد از امانت ولایت الهیه است که با وجود عظمت و شدت و قوت در آسمانها و زمین و کوهها فاقد استعداد حصول آن در آنهاست، و حمل امانت که ولایت الهیه است با وجود ضعف و کوچکی

حقیقت نبوت آدم (ع) همین انباء اوست و گرنه تشریح همانگونه که خواهد آمد از زمان نوح (ع) معنا می یابد، مگر آنکه نبوت آدم (ع) و پیامبران از ذریه او (سوره مریم/۵۸) با انبیاء مبعوث شده پس از نوح (ع) که به آنان وحی می شد، (سوره نساء/۶۳) ماهیتاً متفاوت فرض شود.

جدای از سایر موارد این جمله در باب دوم فرساز ۲۰ سفر پیدایش تورات قابل تأمل است؛ آنچه آدم هر ذی حیات را خواند همان نام او شد.

اول از راه تعلم و آموزش همه اسماء که وسعت وجودی او را ثابت می کند.

دوم از راه آموزگاری و انباء.\*

آنگاه که همه ملائک با عرضه حقایق وجودی قادر به خبر دادن از اسماء آنان نمی شوند، آدم (ع) اسماء آنان را بازمی گوید و لیاقت و صلاحیت منحصر بفرد خود در برابر همه ملائک را به ثبوت می رساند. (دقت شود که قرآن می فرماید: «ثم عرضهم علی الملائکه فقال انبیئونی باسماء هولاء» ضمیر «هم» اشاره به ذو حیات و شعور بودن آنها که عرضه شده است دارد. به گمان نگارنده هنر آدم (ع) این بود که همه اسماء را فرا گرفت و آنگاه که از او خواسته شد «یا آدم انبئهم باسمائهم» توانست مسمای هر اسم را بیابد و اسم صاحب اسم ذو حیات و شعور را که ملائک نمی دانستند باز گوید و این همان است که بدان خلاقیت، ابتکار و قوه تعقل نام دادماند، و این است آن غیب آسمانها و زمین که ملائک نمی دانستند و ذات حق آن را در آدم (ع) می دید).

تاحال معلوم شد که آدم (ع) چند خصلت و خصوصیت ممتاز دارد:

اول: دستساز خداست، در آیه حاضر دقت شود که «قال یا ابلیس مامنعک ان تسجد لما خلقت بیدی» (ص/۲۵)

دوم: در او از روح خدا دمیده شده.

سوم: همه اسماء را فرا گرفته است.

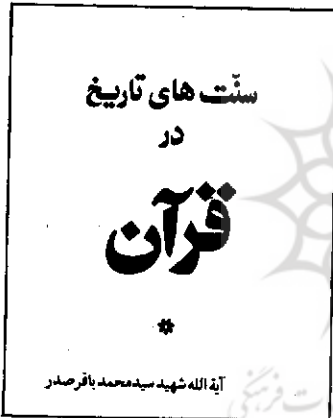
چهارم: این اسماء را به امر الهی به فرشتگان رسانده است.

پنجم: این دو امر اخیر مثبت صلاحیت او در خلافت الهی بر زمین است و او صحبت نامزدی خلافت خویش را اثبات می کند.

و ششم: مجموع همه اینها او را شایسته

سر دو راهی قرار می‌داده است که آیا او در بهشت می‌ماند یا مقر و مستقر او زمین است؟ و آیا از همین راه بوده که شیطان آدم و حوا را وسوسه کرد که با خوردن میوهٔ شجرهٔ ممنوعه به جاودانگی و ملک لایبلی (طه / ۱۲۰) دست یافته یا دو فرشته شوند (اعراف / ۲۰)؟

روشن است که نوعی آگاهی نسبت به این مطلب وجود داشته است، زیرا آدمیزادگان نیز، گر چه از شجرهٔ ممنوعه حدود الهی خبردارند، اما به نحوی دیگر وعدهٔ شیطانی ملک لایبلی، آنان را به



معصیت می‌کشاند، و این بار هبوط از دنیا به جهنم است که نمود ظلم دنیاست، کما آنکه خطاب الهی به آدم و حوا در عدم نزدیکی به شجره و ترتب ظلم بر نزدیکی و خوردن از آن برای آدم و حوا مفهوم بوده و هبوط از بهشت به زمین، نمود ظلم جنتی آنهاست.

از خصوصیات دوره زندگی بهشتی آدم (ع) نماندن نقش زوجیت در بهشت است، به دلیل «ما وری عنهما من سواتهما» (اعراف / ۲۰) چرا که زوج آدم (ع) براساس سنت خلقت «ومن کل شیء خلقنا زوجین»

برای انسان ممکن است، زیرا انسان به حسب نفس خود خالی از عدل و علم و قابل افاضه اینها و ارتقاء از حسیض ظلم و جهل به اوج عدل و علم است و ظلم و جهل در انسان گرچه از سوی ملاک لوم و عتاب است، عیناً مصحح حمل امانت نیز هست، چرا که به ظلم و جهل کسی متصف می‌شود که شأن او اتصاف به عدل و علم هم باشد. اما مثلاً در کوهها اتصاف به ظلم و جهل نیست، به دلیل عدم صحت اتصاف آن به دو ویژگی انسان، یعنی عدل و علم و این ویژگی آدم (ع) بدو موقعیت او این امانت پذیر جهان را می‌دهد و همین امانت پذیری است که او را لایق خلافت و تعلم و تعلیم اسماء کرده است (برای تفصیل بحث به تفسیر المیزان جلد ۱۶ ص ۳۴۸ الی ۳۵۱ مراجعه شود)

### گزارش سوم: سکونت در بهشت

پس از ذکر این دو گزارش به مرحله سکونت آدم و زوج او در بهشت باز می‌گردیم. ما نمی‌دانیم که پیش از خطاب «یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة» (بقره / ۳۵) وی در کجا سکنی داشته، اما سکونت او و پیدایش زوج وی را یک مرحله نوین در دوران پرستاری از انسان و حضانت ربوبی می‌دانیم، گر چه هنوز تا مرحله هبوط او به زمین، مقر خلافت او، فاصله‌ای سرنوشت ساز وجود دارد. ولی نمی‌دانیم که آیا آدم (ع) خود نیز از ارادهٔ الهی مبنی بر جعل خلیفه در زمین آگاه بوده است یا نه؟

بدیهی است آگاهی آدم (ع) نسبت به این امر، او را در برابر خطاب «اسکن انت و زوجک الجنة» دچار سرگردانی کرده و بر

ولزوجک فلا یخرجنکما من الجنة فتشقی»  
(طه/ ۱۱۷).

این خطاب به یقین پس از خطاب اسکن (یا آدم اسکن انت وزوجک الجنة) بوده است و طبق صریح حکم خدا و عقل «ان الشیطان لکم عدوفا تخذوه عدوا» (فاطر/ ۶). اما همین دشمن یک بار با وسوسه آدم «فوسوس الیه الشیطان قال یا آدم هل ادلک علی شجرة الخلد و ملک لا یبلی» (طه/ ۱۲۰) و یکبار با وسوسه آدم و حوا «فوسوس لهما الشیطان....» (اعراف/ ۲۰) و سوگند دروغ آنان را فریب می‌دهد و پس از رسوایی خداوند فرمود: مگر نگفتم که شیطان دشمن شماست (نادیهم ربهما الم انهکما عن تلکما الشجرة و اقل لکما ان الشیطان لکما عدومبین)؟

و اینجاست که براساس پیشگویی الهی: «ولاتقربا هذا الجشرة فتکونا من الظالمین» (اعراف/ ۱۹) آدم و حوا می‌گویند: «ربنا ظلمنا انفسنا» (اعراف/ ۲۳) و براساس پیشگفته الهی که «فلا یخرجنکما من الجنة» (طه/ ۱۱۷)، «فازلهم الشیطان عنها فاخرجهما مما کانا فیہ» (بقره/ ۳۶) و متعاقب آن امر هبوط، همه را به زمین رهسپار ساخت.

آدم در این مرحله عیناً با دشمن مواجه و فریب او را می‌خورد (او و همسرش هردو فریب می‌خورند و چقدر بی‌انصافند آنها که برخلاف نص صریح قرآن نقش شیطان را به حوا علیها السلام منتسب می‌کنند) دشمنی که در مرحله سجده با تکبر سرپیچی کرده و بر نابودی و گمراهی ذریه آدم کمر همت بسته و سوگند یاد کرده است و نه تنها افراد که اممی را گمراه نموده است «تالله لقد

(ذاریات/ ۴۹) ما به ازای نیاز درونی آدم (ع) است و همچون آب که ما به ازای تشنگی ما است و در عالم برون پیش از ایجاد انسان و حیوان و نیاز به رفع تشنگی خلق شده است، پیش از ظهور نیاز، آماده شده و شیطان در پی آشکار سازی این نهانی‌ها بوده است، چرا؟ چون او بین این مطلب و اخراج رابطه می‌دید است («یا بنی آدم لا یفتنکم الشیطان کما اخرج ابویکم من الجنة ینزع عنهما لباسهما لیربهما سوآتهما» (اعراف/ ۲۷) این آیه را قیاس کنید با «فلما ذاقا الشجرة بدت لهما سوآتهما» (اعراف/ ۲۲) که نمایانگر پیوستگی این دو امر است).

جنت آدم (ع) محل رشد، آگاهی و تجربه اوست و نمی‌دانیم بوستانی از بساتین زمین بوده، یا از جنات برزخی، یا حتی جنت اخروی، و این در بحث ما مدخلیت ندارد. ولی خصوصیات این ماوی، مشابه آنچه در زمین است نیست. در آن انسان مشقت و تعب و گرسنگی و برهنگی و تشنگی ندارد، از حرارت خورشید در امان است (طه/ ۱۱۷ تا ۱۱۹) در آنجا وفور رزق (کلامها رغدا، بقره/ ۳۵) و عدم محدودیت مکانی (حیث شئتما) حاکم است و تنها یک محدودیت مکانی و رزقی هست (ولاتقربا هذه الشجرة) و شیطان از راه همین یک محدودیت به وسوسه می‌پردازد.

پیش از پرداختن به مختصات دیگر حیات جنتی آدم و حوا به یک مورد مهم دیگر باید پرداخت و آن وجود دشمن در حیات انسان است.

پس از ابا نمودن ابلیس خداوند می‌فرماید: «فقلنا یا آدم ان هذا عدولک

بوده است (مثلاً در فلسفه وضوء و کیفیت آن). اما یک محدودیت غیر متعین نیز برای آدم و حوا بوده است و آن پوشیدگی آدم و حوا است\* (وجود لباس بر تن آنها در بهشت و کوشش شیطان بر کندن آن نمایشگر عدم تعین این مطلب برای آدم و حوا است).

این پوشیدگی جهاتی دارد که به بعضی اشاره شد، و به نظر ما نمایانگر چند مطلب دیگر هم هست، از جمله گرایش فطری به پوشیدگی، چرا که با اکل شجره و آشکار شدن پنهانیها، عکس‌العمل هردو پوشاندن خویش بود (طفقا یخسفان علیهما من ورق الجنة، اعراف/۲۲) و گرچه، چنانکه اشاره خواهیم کرد می‌توان در کوتاه مدت با این گرایش مبارزه کرد، اما سرانجام این گرایش غلبه خواهد کرد، لذا عدم رعایت این امر قوم لوط را نابود کرد و فرهنگ برهنگی، هم امروز، غرب را در آستانه هلاک و بحران اخلاقی بی‌سابقه قرار داد\* است. مطلب دیگر، همان نفوذ شیطان و تمایل او به ضربه زدن به انسان از راه برداشتن این پوشیدگی است.



یکی دیگر از مختصات این دوره ظهور امر وسوسه به ابتکار ابلیس است، بررسی موارد پنجگانه وسوسه در قرآن بر متد بر آشکار می‌سازد که وسوسه‌پذیری از مختصات انسان است و بس. وسوسه علاوه بر نقشی که در تزیین

ارسلنا الی امم من قبلک فزین لهم الشیطان اعمالهم» (نحل/۶۳).

اما به جهاتی که مجال بررسی آن نیست در قرآن از نقش شیطان در فاصله هبوط آدم<sup>(۴)</sup> به زمین تا ابراهیم، بطور صریح مطلبی ذکر نشده است و قدیمی‌ترین موردی که پس از آدم<sup>(۵)</sup> نام شیطان را در قصص آن می‌یابیم، ابراهیم پدر امت اسلام و بتشکن تاریخ است، آنجا که می‌فرماید «یا ابت لاتعبد الشیطان ان الشیطان کان للرحمن عصیا» (مریم/۴۴).

گرچه تمام اقوام پیش از ابراهیم و لوط انحراف دینی و شرک داشته و همه پیامبران از نوح تا صالح، برای دعوت به تقوا و توحید به سوی آنان ارسال شده بودند و این نکته‌ای قابل تأمل است.

عمده‌ترین مشخصات این دشمن آشکار (اعراف/۲۲) این است: گمراه‌کننده (قصص/۱۵)، خذلان‌آور (فسقان/۲۹)، فریب‌کار (نساء/۱۲۰)، عصیان‌گر (مریم/۴۴)، کافر (بقره/۳۴)، فاسق (کهف/۵۰)، ملعون (سوره ص/۷۸)، رانده شده (حجر/۳۴)، پست (اعراف/۱۳)، مرید و مارد (حج/۳)، صافات (۷)، و شیوه‌کار او اغوا (حجر/۳۹)، تزیین عمل (انعام/۴۳)، نرغ و اختلاف‌افکنی (اسراء/۵۳) و فتنه‌گری (اعراف/۲۷) است.

گفتیم آدم<sup>(۶)</sup> در حیات جنتی خود مواجه با یک محدودیت شد، محدودیتی که از لوازم رشد بشر و محک عیار اوست، و شکلی گسترده‌تر از آن در زندگی آدمیزادگان شرایع و احکام است که از جمله در علل بعضی از احکام همین موضوع (شجره ممنوعه و اکل آدم) مورد عنایت

\*قیاس کنید این مطلب را بافراز ۲۵ باب دوم سفر پیدایش که «آدم وزنش هردو برهنه بودند و خجلت نداشتند» و اثر این تحریف را در فرهنگ غرب پیگیری کنید.

و فریب خورد و همواره چنین بوده و هست و خواهد بود (همین وسوسه امروز در برابر آدمیزادگان به شکل تعدی به حدود الهی و عدم رعایت محرمانگی است که مبدأ معین کرده و ممنوعیت و محدودیت، دو کلید دیگر مؤثر در بررسی عوامل رشد و غنی و صعود و سقوط انسانها و جوامع است).

با این همه وسوسه‌پذیری به یک عامل دیگر نیز بستگی دارد و آن فطرت استخدام است و (شاید یکی از معانی «وکان الانسان قنورا» (اسراء/۱۰۰) همین باشد) که به شکل فروز طلبی و میل به جاودانگی و ملک لایبلی رخ نموده است و تأثیر عامل خارجی وسوسه شیطانی و عوامل وسوسه‌پذیری آدمی در درون، مایه واکنش این دو و مآلاً لغزش آدم و حوا شده است و این نیز درسی است بر دشمن‌شناسی و راههای عمل او و نموداری مختصر از حوادثی مشابه در سراسر حیات بشر.

اینک، آدم (ع) با آگاهی عمیق به حقایق عالم (علم اسماء) و درک تجربی غنی و آشنایی با محدودیت (که در حیات ارضی خود با آن مواجه خواهد شد) و آشنایی با دشمن و شیوه کار او و شناخت درون خویش و نحوه اثرپذیری و درک علل معده و توجه به لزوم تعبد مطلق در برابر مبدأ حق و توجه به تذکر و پرهیز از نسیان و عصیان و غفلت و اغوا دوره آموزشهای علمی و عملی

عمل و تمهید اقدام به عمل دارد، در محتوا به یک امر مهم بازمی‌گردد و آن امکان تغییر در فضای هماهنگ اطلاعات ذهنی انسان با حقایق خارجی است و زمینه وسوسه‌پذیری در انسان به میزان افزایش امکان این تغییر افزایش می‌یابد و هر قدر در کسی رسوخ باورها امکان تغییر در دایره این اطلاعات و حقایق را ندهد وسوسه در او کمتر مؤثر واقع خواهد شد.

آدم (ع) با همه علم و مرتبتی که داشت و شأنی که به لحاظ قابلیت کسب علم و عدل در او فراهم بود او را برتر از همه می‌نشانند، اما در برابر وسوسه شیطان فریب خورد، چرا؟

اول آنکه: از این راه که با دشمن معین شده از سوی خدا رابطه برقرار ساخت و تا آنجا بدو اجازه سخن داد که بگوید «مانهیکما ربکما عن هذه الشجرة الا ان تکونا ملکین او تکونا من الخالدين» (اعراف/۲۰) و این در حالی است که ابلیس دلیل و راهبر آدم بر یافتن «شجرة الخلد» (طه/۱۲۰) شده بود. آدم (ع) عملاً سخن خدای را که یک حقیقت خارجی بود بر اساس اطلاعات جدید تفسیر کرد، در صورتی که درست عکس آن باید عمل می‌کرد و همین معنی عصیان آدم و اغوای اوست.

دوم آنکه: سوگند ابلیس را پذیرفت در صورتی که محدودیت متعین الهی باید به او می‌فهماند که باید در دایره برخوردها نیز محدود بود و او با پذیرش سوگند کذب ابلیس\* و تغییر اطلاعات دریافت شده از مبدأ حقایق، عملاً به دست خویش عوامل فریب خوردن را فراهم ساخت

\*این پذیرش صورت دیگر فراموشی است و قال تعالی «ولقد عهدنا الی آدم من قبل فنسى ولم نجد له عزماً» (طه/۱۱۵) عزم همان عدم امکان تغییر دایره اطلاعات ذهنی و حقایق خارجی است که از مبدأ حق دریافت شده است، درست مثل شهود که خلاف آن نمی‌توان عمل کرد.

حجرالاسود می‌شود) برآدم برای انس اوست یا نزول یاقوتی از بهشت که در محل کعبه فعلی قرار می‌گیرد و تا هر جا که نورش می‌رود حرمت می‌بخشد و نزول خیمه‌ای از خیم جنت و... که استقصای موارد صحیح آن از روایات، رساله مستقلی می‌طلبید و در هر یک لطایفی بهجت‌آور نهفته است.

حتی به جهاتی باید چنین تصور کرد که عمر دوران اول زندگی بشر، تا تکثیر نسل آدمیان و حداقل تا زمان رحلت آدم (ع) ادامه داشته است و پس از قتل هابیل و جان‌نشین شدن هبائله شیث به جای او و تهدید حیات شیث توسط قابیل و تقیه او، طومار دوران اول کم‌کم در هم پیچیده شده است. «السلام علی ابینا آدم و امانا حواء السلام علی هابیل المقتول ظلماً وعدوانا علی مواهبالله و رضوانه السلام علی شیث صفوةالله المختار الامین و علی الصفوة الصادقین من ذریته الطیبین اولهم و آخرهم» (مفاتیح، ص ۳۸۹ ضمن دعای اعمال ستون هفتم مسجد کوفه).

#### دوران دوم:

##### دوران وحدت اولیه و نوعی بشر

قال تعالی «وماکان الناس الا امة واحدة فاختلّفوا...» (یونس/ ۱۹).

از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است: «کان الناس قبل امة واحدة علی فطرةالله لا مهتدین ولا ضالین فبعثالله للنیین» (المیزان، ج ۲، ص ۱۴۲).

صریح آیات قرآنی اشاره به وجود دورانی در حیات بشر دارد که در آن مردم امت

را به پایان برده و آماده ورود به مرحله نهایی دوران پرستاری و حضانت از انسان است.



آدم و حوا به دلیل نتیجه مترتب بر عمل خویش از بهشت اخراج و به زمین هبوط می‌کنند. هبوط یادآور اساسی‌ترین حقایق زندگی انسان است. اگر به اساس و دلایل هبوط توجه نشود، هبوط بعدی آدمیزادگان از دنیا به جهنم است، مگر آنکه راه عروج در قوس صعود به بهشت را طی کرده و از خراب آباد دنیا به فردوس برین که وطن اوست مراجعت نماید.

حضانت الهی، آدم (ع) این موجود بی نظیر را بر صدر عرشیان و فرشیان نشانده، اما از عرش به فرش نیز باید برود تا مراحل کمال را عملاً طی کرده و کمالات همه مراتب صعودی و نزولی را تحصیل نموده و تفصیلاً کنوز خویش را آشکار سازد.

حال آدم به زمین آمده است، در جایی که امروز ستون هفتم مسجد کوفه است، آدم با تلقی کلماتی از پروردگار موفق به توبه می‌شود (فتلقى آدم من ربه کلمات فتاب علیه) (بقره/ ۳۷) این آیه را با آیه امانت قیاس کنید که پس از ذکر حمل امانت توسط انسان می‌فرماید: «لیعذبالله المنافقین و المنافقات و المشرکین و المشرکات و یتوب الله علی المؤمنین و المؤمنات» (احزاب/ ۷۳).

بدیهی است حضانت الهی در طول سالهای اول عمر زمینی آدم و حوا شامل حال آنان بوده است، برای نمونه در روایات از نزول فرشته امانت‌دار پیمان الست بنی آدم به شکل سنگ سپید (که بعدها



رفتارند، ممکن است. اما با ملاکهای دوران سوم بهتر است به تعبیر امام باقر<sup>(ع)</sup> آنها را بر فطرت خدا «لامهتدین ولاضالین» بدانیم.

سادگی آگاهی از سادگی معیشت و بسندگی به امهات نیازها برخاسته است و اینها نیز از مختصات این دوره است و به دلیل کثرت منابع و قلت انسانها، مشکلی از جهت دسترسی به منابع وجود نداشته و مایه وحدت انسانها نوعیت آنها بوده، نه چیز دیگر، تا سرانجام بر اثر افزایش افراد و گسترش طیف اختلاف احوال و آراء انسانها، اختلاف در معاش رخ داده و متعاقب آن انبیاء برای رفع آن مبعوث شده‌اند.

چنانکه خداوند تعالی فرموده: «کان الناس امة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين و منذرين و انزل معهم الكتاب بالحق ليحكم بين الناس فيما اختلفوا فيه و ما اختلف فيه الا الذين اتوه بغيا بينهم فهدى الله الذين امنوا لما اختلفوا فيه من الحق باذنه و الله يهدى من يشاء الى صراط مستقيم» (بقره/۲۱۳)

آیه مذکور حقایق بس مهمی را در مورد دو دوران زندگی بشر یعنی دوران وحدت و دوران اختلاف و پراکندگی بیان نموده\*

\* مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر شریف المیزان (جلد دوم) در ذیل آیه مورد بحث (سوره بقره، آیه ۲۱۳) بحث میسوط و مفصلی در خصوص این آیه دارند، ایشان جنبه‌های مختلف مسائل بسیار ارزنده‌ای را مورد بررسی و تحقیق قرار داده‌اند که با طرح مسائل و موضوع مقاله حاضر ارتباط بسیاری دارد.  
(طالبان و علاقمندان را جهت آگاهی بیشتر به تدبر در آن بحثها ارجاع می‌دهیم).

واحدمای بودماند و اختلافی در آنان نبوده است، سپس اختلاف کرده‌اند و انبیاء برای رفع این اختلاف مبعوث شده‌اند.

براساس این آیات و روایت پیشگفته فاصله بین اتمام دوران پرستاری از انسان (حدوداً تا رحلت حضرت آدم<sup>(ع)</sup>) تا زمان حضرت نوح<sup>(ع)</sup> را دوران وحدت اولیه بشر نامیده و آن را دوران گذار انسانها به دوران تشریح و حاکمیت دین یعنی دوران سوم می‌دانیم. پیش از آن که به بیان آیه کلیدی این مبحث و بررسی مفاد آن بپردازیم به اختصار، مختصات این دوران و مفهوم روایت پیشگفته را عرضه می‌داریم.

دوران دوم، دورانی است که بهر دلیل، انسانها، علی‌رغم آغاز حیات انسان با تعلیم و تعلم، از علم محروم بوده و جز در اساسی‌ترین نیازها اطلاعات محدودی داشته‌اند.

شاید علت این مطلب که در روایات ما معلل به تقیة شیث از قابیل و متروک و مخفی ماندن علم و میراث آدم<sup>(ع)</sup> نزد او و نقل سینه به سینه و دست به دست آنها به اوصیای بعدی تا سپردن موارث انبیاء به ادریس و نوح (و سرانجام تا پیامبر اسلام و حضرت امام زمان<sup>(عج)</sup>) باشد. ولی بهر حال از علم آدم<sup>(ع)</sup> آدمیزادگان بهره درست را نبردند.

با این همه، به دلیل عدم تشریح دین - که خود امری مربوط به دوران سوم است - نمی‌توان آنان را گمراه شمرد، زیرا گمراهی اصطلاحی متأخر بر تحقق شریعت است و به همین اصطلاح ثانوی آنها مهتدی نیز نبوده‌اند، گرچه تصور اینکه آنان بهره‌ور از هدایت اولیه و تکوینی بوده یا نسبت به همین هدایت اولیه از راه بدر-

است، چیزی نخواهیم یافت (مانند تغذیه از گیاهان یا صید و پناه بردن به غارها و دفاع با سنگ و چوب و نحو ذلک) و این حال انسان در قدیمترین ایامش می باشد.

و معلوم است که آن قوم حالشان به گونه‌ای بوده است که در میان آنها اختلافی که قابل اعتناء باشد ظهور نمی کرده و در آنان فسادی که شروعش مؤثر باشد پیدا نمی شده و زندگی آنها چون گله گوسفندانی بوده که کوشش آنها رسیدن به آن چیزی است که دیگران به آن رسیده‌اند و تجمع آنها در مسکن و چراگاه و آبشخور است، ولی انسان به واسطه وجود قریحه استخدام که از فطریات انسان است (و به توسط آن هرچه را که برای کمال ضروری پندارد متصرف می گردد چون انواع فنون و صنایع از چاقو برای قطع و سوزن برای خیاطی و غیر ذلک بمالا یحصی کثرة من حیثالترکیب والتفصیل) از اختلاف و غلبه و مغلوب شدن در اجتماع قهری از جهت تعاون آن برای رفع حوایج یکدیگر (بدلیل مدنی بالطبع بودن انسان) باز نمی ماند، زیرا هر روز علمش افزون می گردد و قدرتش برای راههای بهر موری گسترش می باید و به نکات جدید پی می برد و راههای دقیق در انتفاع را می شناسد و چون در میان انسانها قوی و ضعیف به درجات گوناگون هست (به خاطر اختلاف ضروری بین آنها از نظر ژنتیکی و اقلیمی و تغذیه‌ای و... که قابل احصاء نیست) و این منشأ ظهور اختلاف است، اختلاف فطری که موجب آن قریحه استخدام است لا محاله و به مرور زمان رخ داده است، هر چند از سویی همین قریحه عیناً موجب اجتماع نیز هست و

خلاصه و چکیده سخن در آیه فوق این است که نوع انسانی در برهه‌ای از حیاتش نوعی اتحاد و اتفاق داشته و به واسطه سادگی و بساطت زندگی آن دوران اختلافی به عنوان مشاجره و مدافعه در امور زندگی بین آنها نبوده است، و همین طور در مذاهب و آراء زندگی نیز بین آنان اختلافی نبوده و دلیل بر نفی اختلاف همان است که در آیه عنوان شده: «فبعث الله النبیین مبشیرین و منذرین...» که در آن بعثت انبیاء و حکم کتاب را پس از اختلاف امت واحده بیان داشته و صریح است در این معنا آیه «وما کان الناس الا امة واحدة فاختلفوا ولولا کلمة سبقت من ربک لقتی بینهم فیما فیه یختلفون» (یونس/۱۹) که این اختلاف در امور زندگی بعد از وحدت پدید آمده است، و دلیل بر نفی اختلاف دوم نیز سخن آیه است که «وما اختلف فیمالا الدین اوتوه بغیا بینهم» پس اختلاف در دین از طرف حاملین کتاب بعد از انزالش و به علت بغی بوده است و در همین جا معلوم می گردد که دو نحو اختلاف در دوران دوم پدید آمده که یکی منشأ دوران سوم است و بعد از آن سخن خواهیم گفت.



معلوم است که اگر در زندگی بشر از دید توسعه علمی و تسلط بر طبیعت بنگریم و به عقب بازگردیم به میزان بازگشت به عقب، علم و تسلط بشر بر طبیعت را کمتر خواهیم یافت، و اگر به انسان ابتدائی بنگریم نزد او اندکی از علم به شئون زندگی و حدود بهر موری را می یابیم آنچنان که گویی نزد آنان جز بدیهیات و علوم اندکی که برای تهیه وسایل بقاء به ساده‌ترین وجه آن لازم

بکنند، که با آنها در آخرت بهر مور باشند، پس تشریح دینی و تقنین الهی تنها بر علم بنا شده است و قال تعالی «ان الحکم الاله امر ان لا تعبدوا الا اياه ذلک الدین القیم ولكن اکثر الناس لا یعلمون» (یوسف/ ۴۰) و چقدر بی انصافند آنها که دین را ناشی از جهل و خرافه و.... می دانند).

برای همین بعثت انبیاء و انزال کتاب مشتمل بر احکام و شرایعی که بر اندازنده اختلاف بود را مقارن فرمود و به همین دلیل منکرین انبیاء قول به معاد را که لازمه آن تدین به دین و پیروی احکام آن در زندگی و یاد معاد در همه احوال بود نمی پذیرفتند، تا خویش را آسوده سازند «قالوا ما هی الا حیاتنا الدنیا نموت و نحیا و ما یهلکنا الا الدهر و ما لهم بذلک من علم ان هم الا یظنون» (جاثیه/ ۲۴)، «ان الظن لا یعنی من الحق فاعرض عین تولى عن ذکرنا و لم یرد الا الحیاة الدنیا ذلک مبلغهم من العلم (نجم/ ۳۰).

خلاصه آنکه خداوند تعالی، خبر داده است که اختلاف در معاش و امور زندگی برای اولین بار توسط دین رفع گردید و اگر قوانین غیر دینی در این جهت یافت شود مأخوذ از دین و به تقلید از آن است، سپس خبر داد که اختلاف دوم در اصل دین بین مردم پدید آمد که موجب آن دینداران و عالمان به دین و کتاب بودند و دلیل آن بغی ایشان بود «و ما تفرقوا الا من بعد ماجاء هم العلم بغیا بینهم» (شوری/ ۱۴).

پس اختلاف در دین مستند به بغی است نه فطرت، زیرا دین فطری است و آنچه فطری است در آن گمراهی راه ندارد، و

البته در تزامم دو حکم فطری ایرادی نیست، اگر بالاتر از دو حکم مذکور حکم سومی باشد، که بین آنها حکم باشد و بین آنها را تعدیل نماید، مانند جاذبه تغذی که مقتضی آن خوردن است، تا آنجا که هاضمه را گنجایش نماند و در اینجا عقل بین جاذبه تغذی و مقدار خوردن تعادلی برقرار می نماید به نحوی که تزامم رفع گردد و تنافی مذکور نیز اینگونه است و خداوند تنافی بین اجتماع و اختلاف را با بعثت انبیاء به تبشیر و تنذیر و انزال کتاب حاکم میان مردم در اختلافاتشان رفع می گرداند.

به عبارت دیگر این اختلاف بین انسانهای مجتمع، ضروری الوقوع است، زیرا هر چند همه به حسب صورت انسانی واحدند و وحدت در صورت به نحوی مقتضی وحدت افکار و افعال است، اما اختلاف مواد انسانی (از همه لحاظ) اختلاف در احساسات و ادراکات و احوال را در پی دارد (هر چند به نحوی اینها نیز متحدند) و اختلاف مذکور، اختلاف اغراض و مقاصد و آمال و در پی آن اختلاف افعال و سپس اختلال نظام اجتماع را در پی دارد. لذا با ظهور این اختلاف قانون گذاری و تشریح لازم می آید، تا به توسط عمل به آن، اختلاف از میان برود و هر ذی حقی به حق خود برسد. و برای همین خداوند سبحان قوانین را بر اساس توحید تشریح فرمود، و به عبارت دیگر قوانینی را تشریح نمود که به مردم می آموزاند که حقیقت امر آنها از مبدأ و معادشان چیست و اینکه لازم است آنها به گونه ای درد دنیا زندگی کنند که برای فردایشان فایده داشته باشد و کارهایی

در پاسخ می‌گوییم. منشأ ظهور اختلاف در آیه همانطور که ذکر گردید اختلاف فطری برآمده از قریحه استخدام است که بین انسانهای مجتمع ضروری‌الوقوع است، اما در آغاز زندگی انسانها قهراً چنین اختلافی در جمع بسیار کوچک آغازین رخ نداده و امکان تحقق هم نداشته است.

نگاهی به روایات مربوطه نشان می‌دهد که عامل اختلاف بین دو پسر آدم (ع) حسد قابیل بوده (یکی از سه ریشه گناه، یعنی تکبر که ابلیس را ذلیل ساخت و حرص که آدم (ع) را از بهشت راند و حسد که قابیل را...) حال به دلیل جانشینی هابیل یا برسر ازدواج و متعاقب آن تقبل قربانی هابیل برای فیصله امر، و علت آنکه نمی‌توان آنها برخاسته از قریحه استخدام مذکور دانست آنکه در این ماجرا یکی از طرفین نابود می‌شود، اما در رابطه با اصل استخدام دوطرف باید باشند. تا یکی از دیگری بهره‌کش و بهر حال قتل هابیل در قدیم‌ترین ایام بشر نمی‌توانسته آن جمع کوچک را به تفرقه‌ای بکشاند که نیاز به بعثت انبیاء داشته باشد.

\*\*\*

تا اینجا مختصری از خصوصیات دو دوران مهم زندگی انسانها در قرآن را باز گفتیم. در نگاه سریع به آنچه گذشت می‌بایم که حیات انسان با علم، امانت‌پذیری و تکریم آغاز می‌شود و بردامن مهر ربوبی می‌بالت، اما هم از آغاز با «دشمنی آشکار» روبرو است و به مکر او از بهشت رانده می‌شود و به زمین که محل خلافت الهی اوست هبوط می‌کند و تکثیر می‌یابد تا نقش خویش را ایفا کند،

حکمش تغییر نمی‌یابد. كما قال تعالى «فطر الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم» (روم/۳۰).

از بیان گذشته معلوم می‌شود که مراد از امت واحده نه وحدت بر هدایت است (زیرا اختلاف پس از نزول کتاب و به واسطه بغی است و اگر مردم مهتدی بودند مجوز بعثت انبیا و انزال کتاب و پدیداری بغی و فساد حاصل از آن چه بود؟) و نه وحدت بر ضلالت (زیرا بدین‌گونه وجهی برای ترتب قول خداوند در آیه «فبعث الله النبيين...» بر اختلاف نمی‌ماند و قایل بضلالت از این نکته در آیه که هدایت از سوی خدا پس از اختلاف علمای دین و حمله کتاب بوده غفلت کرده است و اگر قبل از بعثت انبیاء و انزال کتاب مردم گمراه بودند، که همان ضلالت کفر و نفاق و فجور و معاصی است، دلیل نسبت دادن این مطلب به حمله کتاب و علماء این چیست؟) بلکه وحدتی است نوعی و بس.

از سویی با تدبر در آیه و آیات دیگر و روایتی که از امام باقر (ع) نقل شد، در می‌یابیم که پایان این دوران وحدت اولیه نوعی، با آغاز نبوت نوح (ع) مقارن بوده است و کتاب او اولین کتاب آسمانی است که متضمن شریعت بوده، زیرا اگر قبل از آن کتابی بود که شریعتش حاکم باشد در آیه «شرع لکم من الدین ماوصی به نوحاً و الذی اوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی» (شور/۱۳) آن را ذکر می‌فرمود.

\*\*\*

ایراد محتمل بر این بحث این است که آیا قصه هابیل و قابیل نشان از اختلاف مذکور در آیه ندارد؟ و آیا فرض دوران دوم یک پندار بیش نیست؟

با کوله‌باری از علم و تجربه و عمل که تحت پرستاری و حضانت الهی بدان دست یافته است.

در مرحله دوم حیات انسانها که با تکثیر آدمیزادگان از نفسی واحد و زوج او آغاز می‌شود، بشر نوباوه می‌رود تا در زمین بروید و ببالد. در آغاز، بی‌گمان به دلیل عدم محدودیت منابع و قلت انسانها، مشکلی پدیدار نشده است، گرچه هم در آغاز قابیل، هابیل را به حسد می‌کشد و نادم می‌شود، اما این قتل، اختلاف و مشکلی دوران ساز نبوده است.

گذشت نسلها و تزاخم امور، مایه اختلافی شد که از فطرت استخدام مایه می‌گرفت و مردمان که در این حال به نوعیت وحدت داشتند و نه زال و نه مهتدی، بر فطرت خدایی عمر سپری می‌کردند نیازمند به دست‌دستگیری شدند تا اختلاف براندازد و آنانکه مأمور این اختلاف براندازی گشتند انبیاء (ع) بودند که بعثت شان آغاز حیات نوین انسان و امری دوران ساز بود، دورانی که حیات بشر جنبه تاریخی یافت. به معنایی که بعداً خواهد آمد. و آغاز حیات تاریخی بشر پایان دوران ماقبل تاریخ و سرآمدن عمر امت واحده بدوی بشر شد.

دوران سوم یا دوران تفرقه، دورانی است که هنوز در آنیم و به گمان نگارنده و براساس آنچه آمد آغاز آن را بانیوت نوح (ع) که شیخ الانبیاء است مقارن می‌دانیم. و این دوران که آغازش به بعثت یکی از پر عمرترین انسانهاست پایانش به ظهور امام حی ولی عصر عجل الله تعالی فرجه‌الشریف که خاتم الاوصیاء و دارای عمری بس طولانی خواهد بود که ظهورش انسان را به

دوران چهارم، دوران وحدت صالحه بشری، دوران ورای آخر الزمان و فرای تاریخ، رهنمون خواهد ساخت که بسیاری از احکام حیات در آن دوران با آنچه در آنیم کما و کیفاً تمایز دارد.

و گرچه ما در صدد نگارش «تاریخ ما بعدالظهور» نیستیم، اما سخت متوجه این مطلب هستیم که نمی‌توان با حاصل عمر بشر حاضر که ما حاصل آن به تعبیر بعضی روایات تظاهر امام زمان (عج) دو حرف از ۷۲ حرف علم است سخن گفت، لذا در ادامه مقاله حاضر به بیان عمده‌ترین مختصات دوران حساس زندگی بشر یعنی دوران سوم که عبارت از تاریخی شدن حیات او، شکل‌گیری اجتماع و ظهور سنن تاریخی است، خواهیم پرداخت و به معنای تاریخ، خصوصیات عمل تاریخی، اساس حرکت تاریخ، ایده‌مال بزرگ بشر و نقش آن در تاریخ، تقسیم‌بندی دوران سوم و موارد دیگر اشارتی خواهیم نمود.

### دوران سوم:

#### دوران تفرقه و اختلاف

شروع سومین دوران با بعثت انبیاء میسر و منذر در پی اختلاف امت واحده اولیه است که بدان اشاره شد. از خصوصیات مهم این دوران ظاهر شدن امری جدید در زندگی انسان است و آن تاریخی شدن حیات او و ظهور سنن تاریخی است.

در آیات خطاب به آدم (ع)، این دوران با «فاما» مشخص شده و به اجمال از این سنن یاد گردیده آنجا که می‌فرماید: «فاما یأتینکم منی هدی فمن تبع هدای فلا خوف

می‌یابیم، مثلاً در ردیف واژه‌های انسانی، دو گروه بزرگ عام و خاص داریم.

از اولی، واژگان طائفه، فرقه، جمع، شعوب، قبایل، شیخ، جبل، رهط، شردمه، فته، قوم، امت، عصبه، قرن، ملاء، حزب، وحتى عالمین، اناس، ناس و انام و سرانجام نقیب و اسباط و لفیف قابل ذکر است.

واز دومی آل ابراهیم، آل عمران، بنی اسرائیل،

آل موسی و آل هارون، آل فرعون، آل داوود، آل یعقوب و تمام موارد اقوام از قوم نوح گرفته تا قوم پیامبر (آنجا که می‌فرماید: «ان قومی اتخذوا هذا القرآن مهجوراً فرقان/۳۰) و مواردی چون قریش قابل ذکر است و براینها باید اصحاب‌الرس و اصحاب‌موسی و امثال اینها را افزود و به اعتبارهای دیگر می‌توان واژگان نسل، ذریه، اهل، آل، عشیره و مانند اینها یا جند و حتی فوج، ثله و زمره را افزود.

به اعتبار تقسیم‌بندی مکانی نیز می‌توان از موارد عام چون ارض، بلد، شرق ارض، دیار، فج، حدب، قریه، قیسه و حتی حجر، مصر، نادى، ساحت، قصر، بیت، دار و خیام و ربوه و غرفه یاد کرد (گرچه بعضی مربوط به عالم بهشت باشد) و از موارد خاص چون بدر، حنین، مکه، یثرب، ارض مقدسه، وادی مقدس، بقیع مبارک ایمن، سبأ، ارم، سینا، سینین، جودی، تین، زیتون، مکان‌البتیت و بطن مکه نیز قابل ذکر است.

می‌بینیم که در هر دو سری واژگان از کوچکترین واحد مثلاً «مکان‌البتیت» یا «دار» در واژگان مکانی و «اهل» در واژگان گروهی انسانی تا بزرگترین واحد مثلاً بلد، یا ارض، یا ناس، قوم و امت

علیهم و لاهم یحزنون» (بقره/۳۸).

منطوق آیه عدم خوف و حزن برای متبع هدایت است و مفهوم آن خوف و حزن برای غیر متبع، و قهراً این خوف و حزن سنت عذاب و پادافره اعمال است و آنجا که می‌فرماید: «فمن اتبع هدای فلا یضل ولا یشقی» (طه/۱۲۳) منطوق آیه عدم اضلالت و شقاوت برای متبع هدایت است و مفهوم آن ضلالت و شقاوت برای غیر متبع و قهراً این مطلب به سنت ابتلاء رجوع می‌کند و یا آنجا که می‌فرماید: «ومن اعرض عن ذکری فان له معیشتة ضنکاً» (طه/۱۲۴). بیان رابطه طبیعت و انسان است (و آیات ۹۶ و ۹۷ سوره اعراف اینجا چقدر زیبا خودنمایی می‌کند: «ولوان اهل القرى امنوا واتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء والارض ولكن کذبوا فاخذناهم بما کانوا یکسبون» نیز تدبر کنید در آیات ۱۷ تا ۲۹ سوره قلم).

قبلاً ذکر این نکته ضروری است که لغات موضوعه برای دسته‌بندیهای انسانی و مکان بندیها عموماً از مصادیق دوران سوم حیات انسان است. هر چند که نحوی دسته‌بندی و مکان‌بندی در دوران دوم، دوران وحدت اولیه، وجود داشته است، اما همه امتی واحد بودمانند و با وحدت گروهی تفرقه مکانی قابل جمع است. آنچنانکه در تقسیمهای اعتباری امروز نیز یک سرزمین پهناور تحت یک قومیت یا ملیت یا ایده و... جمع شده است و خدا به امت اسلام فرمود «ان هذه امتکم امة واحدة وانا ربکم فاعبدون» (انبیاء/۹۲) و این معنا همان است که بیان شد. اگر با این دید به دریای واژگان قرآن عزیز نظر افکنیم به اعتبارات گوناگون لغاتی را

می‌توان بر آنها حاکم بود و گرنه محکوم آنها خواهیم شد.

قرآن در رابطه با سنن تاریخی، به سه حقیقت اشاره دارد:

اول آنکه سنن تاریخی عمومیت دارد، یعنی روابطی اتفاقی و کورکورانه نیست، وضعی ثابت و غیرقابل تخلف دارد. عمومیت و کلیت این سنن آن را واجد جنبه علمی می‌کند، زیرا مهمترین امتیاز قوانین علمی فراگیری، کلیت و غیرقابل تخلف بودن آن است (تدبر کنید در این آیات بقره/۴۴، انعام/۳۴، اسراء/۷۱، احزاب/۶۲) و انسان با آگاهی علمی در چارچوب این قوانین قادر به برخورد با حوادث تاریخی است.

دوم آنکه سنن تاریخی، الهی است، سنت‌الله است و به تعبیر دیگر کلمات‌الله است، یک قاعده الهی است، پافشاری قرآن روی این جنبه برای پرورش اندیشه و ایستگی انسان به خداست. زیرا خداوند قدرتش را از خلال همین سنن اعمال می‌کند و این سنن آراده او می‌باشد و این در بینش توحیدی درس بزرگی است که سنن خارج از قدرت الهی نیست و قدرت او برای تحقق به صورت همین سنن جلوه می‌یابد.

سوم آنکه انسان در رابطه با این سنن آزادی انتخاب دارد، اراده و اختیار او آزاد است و این نکته بسیار حائز اهمیت است. بحث در باره سنن تاریخ پندار نادرستی پدید آورده که خلاصه‌اش وجود یک نوع تعارض و ضدیت بسین آزادی انسان و سنتهای تاریخی است. اما قرآن بر این حقیقت تأکید فراوان دارد که مرکز حوادث و قضایایی که یکی بعد از دیگری بر این جهان

وجود دارد و این یک جنبه عالی در طرح «معرفت تقسیم‌بندی‌های انسانی» فرا روی ماست، برای مثال ثعالبی (کنزالفه، ص ۲۱۷ باب ۲۱ فصل اول) ترتیب گروهها از کوچک به بزرگ را چنین می‌داند: رهط - سرذمه قبیل - عصبه طائفه - ثلم فوج - فرقه - حزب - زمزم جبل.

یا در فصل چهارم ص ۲۱۸ این‌گونه آورده است: الشعب ثم القبيلة ثم... العشیره ثم الذریه...

ما نیز بنا به گزارش قرآن طائفه را از فرقه کوچکتر می‌یابیم (توبه/۱۲۲) و قوم را از طائفه بزرگتر (صفا/۱۴) و امت را از ناس کوچکتر (قصص/۲۳) و گاه قوم و امت و حزب را باهم برابر (مومن/۵ و ۲۰ و ص/۱۳) گرچه به تفاوت درجات معنی یک واژه در قرآن نیز باید عنایت داشت.

### بازگشت به اصل سخن

انسانهای معمولی، حوادث تاریخی را توده‌ای از اتفاقات نامربوط می‌دانند که بر حسب تصادف یا بر اساس قضا و قدر یا بر مبنای قدرت خدا و لزوم تسلیم در برابر امر او شکل گرفته و تفسیر و توجیه می‌گردد. قرآن با این فکر به شدت مخالفت کرده، هیچ حادثه‌ای را بی‌جهت و یا از روی اعمال قدرت و لزوم تسلیم در برابر او توجیه نمی‌کند. بلکه برعکس هشدار می‌دهد که در این زمینه سنن و قوانینی حاکم است و برای اینکه انسان بتواند بر سرنوشت خود حاکم شود لازم است این سنتها و قوانین را بشناسد و نیز برای اینکه بتواند در این قوانین نفوذ کند باید شناختی نسبت به آنها داشته باشد زیرا با شناخت این سنن

دیگر پدیده‌های جهان و طبیعت و بشر، مانند آن وجود ندارد، پدیده‌های جهان و طبیعت، همه زیر بار قانون علیت می‌روند، پیوند حال به گذشته به شرايطی که از پیش باید فراهم شده باشد در آنها هست، ولی پارامی از پدیده‌ها وجود دارد که نوع پیوندی و ارتباطشان طرز دیگری است، پیوندی است به سوی هدف، حرکت و فعالیت را به خاطر رسیدن به مقصودی تنظیم می‌کند و به تعبیر فلاسفه علاوه بر علت فاعلی علت غایی دارد.

این‌گونه پیوندها در همه جا نیست (یعنی پیوند و رابطه با آینده نه گذشته) سنتهای تاریخ در کاری است که غایت و هدف دارد، در عین حال برای ورود به منطقه سنن تاریخی بعد سومی لازم است و آن اجتماعی بودن کار است و به تعبیر فلاسفه، جامعه علت مادی عمل را تشکیل می‌دهد. بنابراین عمل تاریخی که سنتهای تاریخ بر آن حاکم است عملی است که دارای ارتباط با هدف و آینده باشد و در عین حال زمینهای گسترده‌تر از حدود فردی داشته باشد و پهنه اجتماع را دربرگیرد.

خلاصه آنکه سنن تاریخی سه مشخصه دارد کلیت، الوهیت بمعنی منتهی شدن به اله و ربط به انسان در جهت اجراء. و قلمرو آنها در حضور سه خصوصیت شناخته می‌شود علت، غایت و کار جمعی، آنجا که غایت نباشد یا باشد و کار جمعی نباشد (چون بدنبال غذا رفتن) در حوزه سنن نیست و جامعه علت مادی عمل تاریخی است.

حال می‌پرسیم حرکت تاریخ چگونه است؟ و اساس حرکت آن چیست؟

می‌گذرد، اراده انسان است. قرآن سنتهای تاریخ را با اراده انسان باهم جمع کرده واز کلیه مواردی که استفاده سنتهای تاریخی از آنها می‌شود، آزادی انسان را نیز می‌توان استفاده کرد. بنگرید که چگونه سنتهای تاریخی فراتر از دست این انسان نیست، آنجا که می‌فرماید: «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم» (رعد/۱۱) «و ان لو استقاموا علی الطریقه لاسقیناهم ماءً غدقاً» (جن/۱۶) «و تلک القری اهلکنهم لما ظلموا وجعلنا لمهلکم موعدا» (کهف/۵۹)

بنابراین مسأله انتخاب انسان نقش اساسی را ایفا می‌کند و این علت مسئولیت انسان در میدان تاریخ است. حال می‌پرسیم میدان این سنتها کجاست؟ و جریان حوادث تاریخی که این سنن بر آنها جاری می‌شود کدام است؟

به عبارت بهتر آیا همه این حوادث و وقایع که مورخان بهم مربوط می‌سازند و داخل منطقه تاریخی آنان است و ایشان آنها را تدوین می‌کنند، همه محکوم سنتهای تاریخی هستند؟ در واقع خیر، بخشی از این حوادث و وقایع در حیطه سنن تاریخ است. بسیاری از حوادث وجود دارد که خارج از سنتهای تاریخ است و بجای آن قوانین فیزیکی و شیمیایی و فیزیولوژیکی یا قوانین دیگر در زمینه‌های مختلف عالم بر آنها حاکم است (چون مرگ یا قتل شخصیتها، بروز حوادث و بلایای طبیعی و صنعتی و دهها مورد دیگر).

امتیاز کلی پدیده‌هایی که در منطقه سنتهای تاریخ قرار می‌گیرند، این است که این پدیده‌ها علامت و ویژه‌ای دارند که در



قرآن کریم بین عمل فردی و عمل اجتماعی تفاوت قایل شده است و از دو کتاب و کارنامه و احضار و اجل فرد و امت سخن به میان آمده است. عملی که دو بعد دارد (علت فاعلی و مادی) به حساب فرد گذاشته می‌شود، ولی عملی که دارای سه بعد است (آن دو بعلاوه علت غایی) هم در کارنامه فرد و هم در کارنامه امت ثبت می‌شود.

این نامه عمل، کتاب تاریخ طبری یا امثال او نیست که تمام وقایع طبیعی، فیزیولوژیک و... را ثبت کند، چرا که این کتابها تنها نقشها و نوشته‌های اثر کار مستقیم افراد است، بلکه کاری است که امت انجام می‌دهد. بدین معنی که عمل هدفدار با موجهی است که قابلیت انتساب به امت را دارد. این تمایز قرآنی، بین کارنامه فرد و کارنامه امت تعبیر دیگری است از آنچه قبلاً توضیح دادیم که عمل تاریخی عملی است که سه بعد داشته باشد و این عمل موضع سنتهای تاریخی است.

و گفتیم حرکت تاریخ در ارتباط با وجود ذهنی آینده در انسان است، آینده‌ای که اکنون وجود ندارد. بنابراین وجود ذهنی از یک سو نشان‌دهنده جنبه فکری، یعنی ناحیه‌ای که حضور هدف را در بردارد و نیز از سوی دیگر نشان‌دهنده نیرو و اراده‌ای است که انسان را به سوی هدف

حرکت تاریخ حرکتی هدفدار است و وجود ذهنی آینده، تاریخ و حرکت آن را می‌سازد که بنیادش اندیشه و اراده انسان است و محتوای باطن انسان همین دو رکن است. پس محتوای درونی انسان سازنده حرکت تاریخ است.

کار تاریخی، با آینده‌نگری مشخص می‌شود، کاری است که به علت غایی مربوط است، چه این هدف صلاح باشد یا فساد. از آنجا که هدفها در ارتباط با عمل جنبه آینده‌نگری دارد، به ناچار تأثیرش روی کار شخص از زاویه وجود ذهنی آن خواهد بود، زیرا آن کار از نظر وجود خارجی آرزویی بیش نیست.

گفتیم کار تاریخی همچون همه پدیده‌های عالم دارای علیت به معنای پیوند با گذشته است، اما این بعد برای عمل تاریخی کافی نیست، حتی با بعد غایت نیز سخن تمام نیست، چرا که هر عملی که هدف و غایت دارد نیز عمل تاریخی نیست، بلکه بعد سوم تاریخی شدن عمل نیز لازم است و آن همانطور که آمد جنبه اجتماعی عمل است، کاری که موج ایجاد کند موجهی که از فاعل آن درگذرد و سطح جامعه را فرا گیرد و شخص فاعل یکی از افراد آن جامعه باشد.

بدیهی است این امواج از جهت محدودیت و وسعت به درجات اختلاف دارد، اما فرق نمی‌کند، عملی تاریخی است که موج ناشی از آن از حدود فردی بگذرد (بنگرید چقدر تفاوت است از بهشتهایی که «فیها عینان نضاختان» که حوزه خود را در نمی‌وردد تا «عینان تجریان» که جاری است در پهنمای ماوراء خود).

این آیات در سوره الرحمن است (آیات ۵۰ و ۶۶) و بهشتی که در آن دو چشمه جوشان هست پایین‌تر از بهشتی است که در آن دو چشمه روان وجود دارد. در چرائی اینها بحث می‌توان کرد اما یکی از وجوه جوشندگی و روانی این چشمه‌ها که تجسم اعمال انسانهاست محدودیت و جریان اجتماعی آنهاست.

دارد که آن جامعه به زندگی و جهان می‌افکند و در پرتو آن دید، ایده‌آل بزرگش شکل می‌گیرد، لذا ایده‌آل بزرگ نیز خود از یک نوع نگرش و دید فکری و از یک نیروی روانی سرچشمه می‌گیرد.

در قرآن کریم و سایر منابع دینی به این ایده‌آل بزرگ «اله» اطلاق شده است، از آن رو که تنها امر کننده‌ای که اوامر مطاعش را می‌تواند متوجه ماسازد است، حال این اله «هوی» باشد یا «الله» یا... و این اله‌ها هستند که سیر تاریخ را می‌سازند. از اقسام سنت و ایده‌آلهای بزرگ بعداً سخن خواهیم گفت و توضیحات فوق بخوبی معلوم می‌نماید که چرا مادوران سوم را دوران تاریخی زندگی انسان می‌دانیم. زیرا در این دوران انسانها بر اثر اختلاف و بعثت انبیاء کم‌کم با چیزی به نام ایده‌آل آشنا شدند و علم اجمالی فطری آنها کافی بر این معنا نیست، چرا که زندگی حیوانی دوران دوم، زندگی ایده‌آل گرانبود و اساساً تجمع آنها نیز بعنوان یک جامعه و امت به معنای جامعه مجتمع بر یک فکر نبود و تنها وجه مشترک آنها نوعیت ایشان بود، همچنانکه دواب و پرندگان نیز از نظر نوعی چنین امتی دارند، امتی که طبعاً یگانه هم هست (تدبیر کنید در این آیه که «و ما من دابة فی الارض ولا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم» انعام/۳۸).

اما با اختلاف انسانها، که ضروری برای گذر از دوران انتقال وحدت اولیه هم هست، وحدت نوعی کارآنبود، لذا وحدت فکری لازم افتاد و این وحدت توسط شریعت بوجود می‌آید، اما بوجود نیامد. جزء جزء شدن امت واحده بدوی یا جامعه نوعی

برمی‌انگیزاند و این دو امر «فکر و اراده» در حقیقت خمیر مایه انسان است، محتوای درونی انسان را همین دو رکن می‌سازد.

بنابراین محتوای درونی و باطنی انسان سازنده حرکت تاریخ است. با آمیزش فکر و اراده می‌توان هدفهای انسان را تحقق بخشید و این همان سخن قرآن است که «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یتغیروا ما بانفسهم». اکنون می‌پرسیم محتوای درونی انسان چیست؟ نقطه آغاز در ساختمان آن کدام است؟

نقطه آغاز «ایده‌آل» است که مضمون باطنی و محتوای درونی انسان را تشکیل می‌دهد. ایده‌آل است که حرکت تاریخ را از خلال وجود ذهنی انسان، آمیخته با اراده و اندیشه‌اش، هدایت می‌کند و همان هدفهایی که به حرکت درآورنده چرخهای تاریخ است وسیله ایده‌آل تنظیم می‌گردد. پس هدفها به تنهایی سازنده تاریخند و در حد خود زاییده بنیادی عمیقتر در ژرفای محتوای درونی انسان، یعنی ایده‌آل بزرگ زندگی او می‌باشند. و این ایده‌آل، ام‌الغایات و اصل الغایات، در مرکز همه این هدفها قرار گرفته و بازگشت همه هدفها به آن است.

هر اندازه که ایده‌آلهای جامعه بشری دارای وسعت، صلاحیت و عظمت بیشتری باشد به همان اندازه هدفهایش واجد صلاحیت و وسعت بیشتری است و هر اندازه ایده‌آلهای بزرگش محدود باشد هدفهایی که از آنها سرچشمه می‌گیرد نیز محدود و پست خواهد بود. بنابر این ایده‌آل بزرگ انسان نقطه آغاز ساختمان درونی جامعه بشری نیز هست و بستگی به نحوه دیدی

شرط جزای آن را انتخاب می‌کند. البته این نوع سنن که چون قوانین طبیعی به صورت رابطه شرط و جزا معرفی شده (مثل رابطه درجه حرارت با جوشیدن آب که اگر به ۱۰۰ درجه برسد جوشیدن آن حتمی است با حفظ شرایط مربوطه) درصدد معرفی وجود یا عدم شرط نیست و فقط می‌گوید هیچگاه شرط از جزا منفک نمی‌شود، مانند آیه «ان الله لا یغیر...» که تغییر وضعیت ظاهری انسان را به تغییر محتوای باطنی او وابسته می‌داند یا آیه «وان لو استقاموا علی الطریقه...» که تولید فراوان را وابسته به عدالت در توزیع می‌داند و یا آیه «واذا اردنا ان نهلك قرية امرنا مترفها ففسقوا فیها فحق علیها القول فدمرناها تدمیرا» (اسراء/ ۱۶) که در اینجا دو چیز بهم وابسته شده، یکی اوامری که به فاسقان و آسایش طلبان جامعه برمی‌گردد و آنها مخالف آن اوامر رفتار می‌کنند و این امر وابسته شده به امر هلاکت و انحلال و انقراض جامعه.

صورت دوم از صورسنن تاریخی به شکل قضیه فعلیه قطعیه و محقق بیان می‌شود، یعنی بصورت منجز و بدون حالت منتظره. نمونه آن در قوانین طبیعی نیز هست، مثلاً خورشید در فلان روز خواهد گرفت.

انسان در این موارد نمی‌تواند به هیچوجه شرایط و اوضاع و احوال این قضیه را تغییر دهد، زیرا صورت قضیه شرطی نیست، مثلاً در آیه «و اتاکم من کل ماسألتموه» (ابراهیم/ ۳۴) که تناقض بین انسان و طبیعت را براساس سنت تاریخی تأثیر متقابل بین آزمودگی و تمرین در عمل

انسانی در پرتو تفرق فکر، موجب همگرایی در اجزاء حاصل وتشکل واجتماع نیز بود و از اینجا بود که اجتماع به معنای انسانی و تاریخی آن نه اجتماعی طبیعی که در سایر حیوانات هم هست، حاصل آمد، و از اینجا اعمال انسان‌ها از دو بعدی بودن به سه بعدی شدن نیز گرائید، یعنی اختلاف اول موجب بعثت انبیاء و بعثت انبیاء باعث اختلاف دوم و سرانجام اجتماعی شدن اعمال انسانها گردید. (از راه حکم در اختلاف اول و اختلاف دوم حاملین دین و کتاب دراصل دین و گروه‌بندی نسبت به دین و تفرق جمعی و ایده‌آل‌گزینی متفاوت بخاطر تفرقه، تدبر کنید در این آیات که «وما تفرقوا الا من بعدما جاءهم العلم بغیا بینهم» (شوری/ ۱۴) «ولاتکونوا کالذین تفرقوا و اختلفوا من بعدما جاءهم البینات» (آل عمران/ ۱۰۵) «ولاتکونوا من المشرکین الذین فرقوا دینهم و كانوا شیعا» (روم/ ۳۱ و ۳۲) که خلاصه تفرقه در دین و گروه‌گروه شدن در ارتباط مستقیم باهم است) و تاریخ اینچنین معنی یافت.

### اقسام سنتهای تاریخ

حال باید دید که سنن خود بر چند قسم است و سنتهای تاریخ از دیدگاه قرآن با چه صورت‌هایی عرضه می‌گردد؟ سه صورت کلی در قرآن برای سنن می‌یابیم:

**نخستین صورت** به شکل قضیه شرطیه ظاهری می‌گردد که آن تحقق الشرط تحقق الجزاء و این قانون سنتی زندگی‌ساز است، زیرا بدست انسان است و با شناسایی

هر چند حرکت مخالف باعث می‌شود مبارزه کننده بر اساس سنن تاریخی به تدریج کوبیده و خورد شود (نظیر آنچه در مورد کمونیسم شاهدیم).

گرایشها را نباید یک قانونگذاری اعتباری دانست، ریشه آنها در طبع انسان نهفته و ساختمان انسان بدانها وابسته است، مثلاً کشش و جاذبه زناشویی یک سنت تاریخی است و قوم لوط بدان پشت پا زد و عذاب شد. مهمترین مصداق این صورت از سنن تاریخی خود دین است، این یکی از سنن طبیعی تاریخ است، دین تنها قانونگذاری نیست یک سنت تاریخی است «فأقم وجهک للدين حنیفا فطرة الله التي فطر الناس علیها لا تبدل الخلق الله ذلک الدین القیم» بر اساس این آیه دین تنها قرار و قانون تشریحی نیست که از مقام بالا بر انسان تحمیل شده باشد بلکه در سرشت و فطرت مردم است که بر آن سرشکند و هیچگاه خلقت را نمی‌توان دگرگون کرد. می‌توان با سنت دینداری به مبارزه برخاست، ولی برای مدتی کوتاه (و این مدت کوتاه در حساب الهی که یک روزش برابر با هزار سال است (حج/۴۷) چیزی نیست و نباید آن را با زندگی معمول سنجید).

یکی دیگر از موارد این سنن که در قرآن مطرح شده آنجاست که فرمود: «اذ قال ربک لملاکة انی جاعل فی الارض خلیفه...» (بقره/۳۰) در آیه، سه عنصر انسان، زمین یا بطور کلی طبیعت و پیوند انسان با زمین و با انسانها را می‌یابیم و این پیوند در لسان قرآنی به استخلاف مسمی شده است.

که محتوای آیه است قابل رفع می‌داند، یا در آیه «ونریدان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه» (قصص/۵) که وضعیت گروه مستضعف را پس از برطرف شدن ظلم نشان می‌دهد و...

این صورت دوم ممکن است که افکار را به توهم مخالفت آن با آزادی و اختیار انسان دچار سازد، این پندار از آنجا به ذهن می‌رسد که پنداشته می‌شود که تنها صورت سنن تاریخی همین صورت است و چنین نیست.

برای بطلان این توهم توجه به صورت اول کافی است که شرط آن همان اراده انسان است و قدرت انسان را در انتخاب راه و نتیجه کارش زیاد می‌کند (برای صورت دوم سنتها این آیات قابل تدبر است «کلا ان الانسان لسیطفی ان راه استغنی» (علق/۶)، «یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحاً فلما لقیه» (انشقاق/۶)، «بأسنهم بینهم شدید تحسبهم جمیعاً و قلوبهم شتی ذلک بانهم قوم لا یعلمون» (حشر/۱۴)، «و کذلک جعلنا فی کل قریة اکابر مجرمیها لیمکروا فیها و ما یمکرون الا بانفسهم» (انعام/۱۲۳).

صورت سوم که سخت مورد عنایت قرآن است، به گونه گرایشهای طبیعی حرکت تاریخ انسان و نه به صورت یک قانون قطعی تخلف‌ناپذیر، معرفی شده است و معلوم است که گرایش با قانون فرق دارد. خصوصیت این حرکتها و گرایشها این است که قابل انعطاف است و می‌توان با آنها به مبارزه برخاست، ولی مخالفت با آنها فقط برای یک مدت کوتاه ممکن است و در درازمدت آنها نیز قابل مبارزه نیستند،

سقوط تمدنها را باید از جمله در آن جست.

### دوره‌های دوران سوم

حال پس از تذکار این نکات به یک تقسیم بندی داخلی در دوران سوم باید اشاره کرد. دانستیم که شروع دوران سوم، با بعثت انبیاء مقارن است و گر چه از وجود انبیاء مستخفین در فاصله آدم (ع) تا اولین پیامبر مذکور در قرآن یعنی ادریس (ع) ونوه او شیخ الانبیاء نوح (ع) سخن رفته است (المیزان، ج ۲، ص ۱۴۶) اما به استناد همان روایت پیش گفته که مردم پیش از نوح، نه ضال بوده‌اند و نه مهتدی برای آنان نقش تبشیر و تنذیر و حکم در اختلافی که بعدها روی داده نمی‌توان قائل شد، حتی برای ادریس که طلیعه‌دار دوران سوم است، گر چه اوست که با تعلیم خط و پارچه بافی و خیاطی بشر را به دوران جدیدی رهنمون ساخت تا هم عریانی فکر از علم و جهل او به حقایق را بپوشاند و هم تن ملبوس به پوست حیوانات را به فرآورده دستش ملبس کند و تن پوشی انسان وار داشته باشد.

بهر حال دوران سوم را از ادریس (ع) بدانیم یا نوح (ع) چندان تفاوتی ندارد، اما چون بعثت انبیاء به خاتم الانبیاء (ص) ختم می‌شود، ما به پیروی از قرآن فاصله این دو پیامبر را که اولی یعنی نوح (ع) - آدم ثانی است (پس از طوفان نوح) و دومی خاتم

دو عنصر اول، عناصر ثابت و عنصر سوم، عنصر متحول و قابل تغییر جامعه است و در هر جامعه‌ای فرق می‌کند.

پیوند اجتماعی استخلاف مشتمل بر چهار جنبه است ۱- مستخلف (خدا) ۲- مستخلف (انسان) ۳ و ۴ مستخلف علیه (طبیعت و انسان).

دو طرح در اینجا وجود دارد: یکی پذیرش طرح استخلاف چهار جنبه‌ای که مستلزم رابطه صحیح انسانها با هم و طبیعت بر اساس انجام وظیفه خلافت الهی است. در طرح دوم خدا انکاری گردد و پیوند، سه جنبه‌ای می‌شود و این مطلب موجب روابط ناصحیح و پیدایش مشکلات می‌گردد. جنبه چهارم در حقیقت ساختمان روابط اجتماعی را دگرگون می‌سازد. پس پیوند چهار طرفی روابط اجتماعی که در حقیقت همان پیوند دین و زندگی است نیز از سنن تاریخ است و طبعاً قابل مخالفت.

از زاویه دیگر می‌توان همین رابطه چهار طرفی را پذیرش امانت دانست (که طبق آیه ۷۲ سوره احزاب به عرضه تشریحی نیست بلکه تکویناً عرضه شده) یعنی این پیوند اجتماعی چهار طرفه در ساختمان تکوینی انسان قرار دارد و داخل در سیر طبیعی و رهگذر تاریخی انسان است، لذا می‌بینیم همانطور که در مورد دین پس از «فراقم وجهک للدين حنیفاً...» می‌فرماید «ولکن اکثر الناس لا یعلمون» در مورد امانت نیز می‌فرماید: «حملها الانسان انه کان ظلوماً جهولاً» و همین انسان ستمگر نادان می‌تواند مقابل این سنت بایستد، و تمام مسائل اجتماعی بشر در ریشه قابل بازگشت به نحوه تحقق این امر است و سر

\* تدبیر کنید در این آیات «انا اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح والنبین من بعده» (نساء/۱۶۳) و نیز: «اولئک الذین انعم الله علیهم من النبین من ذریة آدم ومن حملنا مع نوح» (مریم/۵۸) که حاوی نکاتی بس دقیق است در مسأله وحی و انبیاء مستخفین ...

معنا به کار رفته است، چون امت، دین، قضا و...).

درمقابل واژه آخرین (به کسر هاء) مشخصه دوره پس از پیامبر اسلام (ص) است و چقدر معنی این روایت که وجود مبارک علی علیه السلام مصداق دعای پدر امت اسلام ابراهیم علیه السلام است که لسان صدق در آخرین می طلبید «واجعل لی لسان صدق فی الآخرين» (شعراء/ ۸۴) و تدبیر کنید در این آیات «وهبنا له اسحق و یعقوب و کلاً جعلنا نبیاً و وهبنا لهم من رحمتنا و جعلناهم لسان صدق علیاً» (مریم/ ۹۱ و ۵۰) باین دید وضوح و زیبایی می یابد.

به نظر می رسد که در موارد دهگانه آخرین در قرآن با قاطعیت بتوان آیات ۱۴ و ۴۰ سوره واقعه «وقلیل من الآخرين، و ثلثه من الآخرين» را از شواهد دیگر این تقسیم قرارداد، که مضمون آن دو کاهش مقربین در دوره آخرین به نسبت دوره اولین است، گرچه اصحاب یمین در دوره های اولین و آخرین فراوانند، و راستی مگر جز این هم تواند بود که در دوره آخرین (که ۱۲۴ هزار پیامبر و هزاران وصی و ولی در گذشته در دوره اولین را ندارد) مقربین حتی از نظر کمی به اندازه دوره نخست، دوره اولین، باشد؟

ما دوره اولین را دوره انبیاء، دوره وحی و دوره تعلیم بشر نیز می نامیم، بی گمان آن سان که مولانا فرموده است:

این نجوم و طب وحی انبیاست

عقل و حس را سوی بی سو ره کجاست؟

عقل جز وی عقل استخراج نیست

جز پذیرای فن و محتاج نیست

النبیین (ص)، بخش آغازین دوران سوم، یا دوره اولین می نامیم، گرچه پیامبر اسلام (ص) خود آغازگر دوره آخرین نیز هست که دوره دوم دوران سوم است.

نگاهی به کاربرد موارد ۳۸ گانه اولین و اولون در آیات با حذف یکی دو آیه (چون آیه ۱۰۰ سوره توبه) برمتدبر آشکار می سازد که عنایتی در تأسیس این اصطلاح قرآنی بوده است، فی المثل آنجا که می فرماید «و کم ارسلنا من نبی فی الاولین» (ز خرف/ ۶) یا «ولقد ارسلنا من قبلک فی شیع الاولین» (حجر/ ۱۰) یا «ثلثه من الاولین و قلیل من الآخرين» یا «ثلثه من الاولین و ثلثه من الآخرين» (واقعه/ ۱۳ و ۱۴ و ۳۱ و ۴۰) که می رساند نوعی تقسیم بندی مد نظر بوده است خصوصاً در دو آیه اخیر.

گرچه به حساب اصطلاحات امروز در جامعه شناسی باید توجه داشت که ممکن است کلمه اولین قبلاً نیز بکار می رفته اما پس از نزول قرآن «درجه معنی» آن کما و کیفاً تغییر یافته است. مثلاً در مواردی که می فرماید «یقول الذین کفروا ان هذا الاساطیر الاولین» (انعام/ ۲۵) معلوم است که کافران نیز از این واژه استفاده کرده اند، اما چون دهها واژه دیگر قرآن درجه معنی آن را افزایش داده است (باین همه در مواردی چون آیه «قل ان الاولین و الاخرین لمجموعون الی میقات...» (واقعه/ ۴۹) یا «هذا یوم الفصل جمعناکم و الاولین» (مرسلات/ ۳۸) باید پذیرفت که مراد از «اولین» مجموعه انسانهای در گذشته در دوران دوم و دوره اولین دوران سوم است و این نقصی بر تئوری ما نیست چرا که بسیاری از واژهها در قرآن به چند

قابل تعلیم و فهم است این خرد  
 یک صاحب وحی تعلیمش دهد  
 جمله حرفتها یقین از وحی بود  
 اول اولیک عقل آن را فزود  
 (مثنوی، دفتر چهارم، ج ۲، ص ۳۵۴)

دوره وحی نامید، زیرا در همه ابعاد انسان بوسیله انبیاء<sup>(ع)</sup> به جهات گوناگون خود و حیات و جهان خارج در جهت رشد خویش آگاهی یافت، با فرا رسیدن دوره بلوغ بشر خاتم النبیین<sup>(ص)</sup> در «ام القری» برانگیخته شد و تمام اصول لازم زندگی انسان در کتابی جامع با کشف تام و مطلق محمدی عرضه شد تا به کمک آن انسانها به توسط رسول درونی خویش (عقل) با تفریع فروع، خود راه آینده پیش گیرند و نیاز به ارسال رسول برون (نبی) رفع شد و انسان به دوره آخرین که دوره عقل و بهروری انسان از موهبت خداداد و امانت الهی و استعدادهای بی حد و حصر درون است وارد شد.

\*\*\*

یکی از تمایزات مهم دوره‌های اولین و آخرین در خصوص سنن تاریخی و تحقق آنهاست. بطور خلاصه در قرآن به یک اعتبار دو قسم سنت داریم: سنن عمومی و سنن مرسلین.

و سنن عمومی نیز خود دو گونه دارد: گونه‌ای منقطع است و گونه‌ای دائمی. برای مثال در قرآن داریم که «وان کادوا لیسفزونک من الارض لیخرجوک منها و اذا لایلبثون خلافاک الا قلیلاً سنة من قد ارسلنا قبلك من رسلنا و لا تجد لسننتنا تحویلاً (اسراء/ ۷۶ و ۷۷) که سنتی است الهی در مورد مرسلین که اگر اخراج شوند متعاقب آن اخراج کنندگان هلاک خواهند شد و مؤید آن آیاتی است (چون آیات ۸۲ و ۸۸ سوره اعراف) که صورت کلی آن در آیه ۱۳ سوره ابراهیم آمده است «و قال الذین کفروا لرسلم لنخرجنکم من ارضنا اولتعودن فی ملتنا فاحی الیهم ربهم لنهلکن الظالمین»

به نظر ما نه تنها انبیاء<sup>(ع)</sup> شریعت را عرضه داشتند، بلکه گام به گام اصول علم و اختراعات را نیز به بشر اهدا کرده‌اند. از خط و لباس که به ادریس<sup>(ع)</sup> منتسب است تا کشتی سازی نوح<sup>(ع)</sup> و زرمساری داوود<sup>(ع)</sup> و شیشه سازی و سایر امور توسط سلیمان<sup>(ع)</sup> و... که بعضاً در قرآن نیز ذکر شده است (سوره هود آیه ۳۷ که ساختن کشتی به وحی الهی است، سوره سبا آیه ۱۰، سوره نمل آیه ۴۴، نیز سدسازی مسلح توسط ذوالقرنین کهف ۹۴ و حتی سحرآموزی توسط هاروت و ماروت و...) و این جدای از علوم عقلی چون حکمت و منطق و کلام است که به انبیاء بازمی‌گردد.

جالب است که دقت کنیم اندیشه هفت آسمان از زمان نوح<sup>(ع)</sup> مطرح بوده و هموست که می‌گوید «الم تر واکیف خلق الله سبع سموات طباقاً» (نوح/ ۱۵) در صورتی که به یقین دانش نجومی آن دوران بسیار کم بوده، اما این امر مهم که هنوز ناشناخته مانده بر عقول عرضه شده تا به زمانهای بعد رسد که «رب حامل فقه الی افقه منه».

شاید تفاوت عمده این دو دوره نیز به همین باشد، می‌دانیم که بشر تا زمان پیامبر اسلام<sup>(ص)</sup> به مرحله‌ای از درک عقلی و خودجوشی و به اصطلاح بلوغ نرسیده بود که بتواند براساس اصول کلی، فروع لازم را استنباط کند، دوره اولین را می‌توان

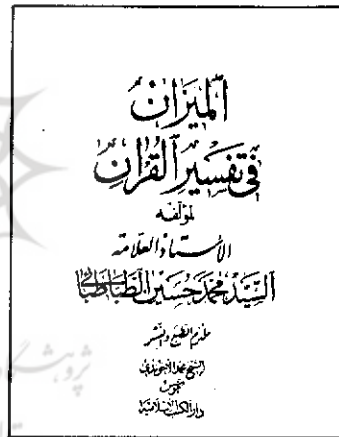
(عنکبوت/ ۱ و ۲) چرا که با انقطاع وحی (دقت شود) و باقی ماندن شمشیر و افتراق کلمه، فتنه برای تعیین صادق از کاذب لازم است (المیزان، ج ۱۶، ص ۱۱۰).

اگر به آیه «وكم اهلكتنا من القرون بعد نوح...» (اسراء/ ۱۷) که اشعار دارد به اینکه سنت اهلک بعد از نوح (ع) جاری شده (المیزان، ج ۱۳، ص ۶۲) دقت کنیم و در سرگذشت اقوامی که در قرآن از آنان یاد شده تدبر نماییم، خواهیم یافت که اکثر آنها به عذابهای از بالای سر (چون صحیبه و باران سوء) یا از زیر پا (چون زلزله) و یا هر دو (در طوفان نوح که آسمان بارید و زمین جوشید و...) عذاب شده‌اند و تفرقه و جنگ همواره میان بشر برپا بوده است، به دعای پیامبر اسلام (ص) عذاب به دوشکل مذکور برداشته شد و مسلماً دعای پیامبر (ص) گزاف نبوده و براساس ظرفیت تاریخی بشر چنین خواسته‌اند، اما تفرقه چیزی است که در دوران تفرقه، دوران سوم، ضروری التحقق است، کما آنکه در آیه «ولو شاء الله لجعلهم امة واحدة» (شوری/ ۸) اشاره دارد به اینکه سنت الهی بر تفریق جاری شده و دلیل بر استمرار این سنت آن است که فرمود: «ولکن یدخل من یشاء فی رحمتی» و نفرمود لکن ادخل یا مانند آن (المیزان، ج ۱۸ ص ۱۹).

• تدبر در این آیات توصیه می‌شود ۲۲ نوح، ۱۱۶ شعراء، برای قوم نوح (ع)، ۵۵ هود برای قوم هود (ع)، ۱۸۲ اعراف ۱۶۷ شعراء برای قوم لوط (ع)، ۱۸۸ انفال و ۹۱ هود برای شعیب (ع) باید توجه داشت که اخراج معادل رجم نیز هست جالب است که توجه شود قوم ابراهیم (ع) و یونس (ع) دچار عذاب نشدند، چرا؟ شاید از جمله بدین دلیل که هر دو اختیاراً ذهاب کردند؛ یکی گفت «انی ذاهب الی ربی» و دومی «اذذهب مغاضباً...»

(البته در مورد پیامبر (ص) آیات ۱۳ سوره توبه و ۵ انفال و آیات اول ممتحنه و ۴۰ توبه و ۳۰ انفال و ۱۳ محمد (ص) را باید با هم بررسی کرد\*.

در مورد سنن عمومی دائمی به لفظ صریح آیات ۶۰-۶۲ سوره احزاب در مورد کشتار شدید منافقین و دل بیماران و مرجفون فی المدینه در صورت عدم توقف اعمال خلاف، یا عدم تأثیر ایمان پس از نزول عذاب در جلوگیری از هلاک (مؤمن/ ۸۵) یا سنت گریز کافران در برابر مؤمنان (فتح/ ۲۲ و ۲۳) را می‌توان مثال زد.



اما سنن تاریخی منقطع یعنی چه؟ در تفسیر آیه «قل هو القادر علی ان یبعث علیکم عذاباً من فوقکم او من تحت ارجلکم او یلبسکم شیعاً و یدیق بعضکم باس بعض» (انعام/ ۶۵) نقل شده که پیامبر (ص) پس از نزول آیه وضوء ساخته و نماز بها داشتند و دعا فرمودند که خداوند این چهار مورد را در این امت جاری نفرماید، اما تنها دو مورد اول پذیرفته شد. سپس دوباره پیامبر (ص) دعا فرمود و آیه نازل شد که «الم احسب الناس ان یتروا ان یقولوا امنا و هم لا یفتنون...»



باشد که موسی<sup>(ع)</sup> بدان وارد شد) انحراف اقتصادی به شکل کم‌فروشی و انحراف سیاسی- نظامی فرعون رخ نموده نیز بنا به قاعده ما در تحقیق قرآنی که «ابسه بما بدء الله» می‌بینیم، قدیمی‌ترین شکل‌گیری گروهی یعنی ملأ<sup>۱</sup> در زمان نوح<sup>(ع)</sup> نیز محقق بوده است (هود/۳۸) سپس جباریت در دوران هود شکل گرفته (شعرا/۱۳۰) و جباران ظاهر شده‌اند (هود/۵۹) و...

به جهت اختصار، از بررسی سایر مختصات اقوام قرآنی که خود موضوع رساله‌ای مستقل تواند بود باید در گذشت و به یک نکته نهایی دیگر اشاره کرد و آن اینکه در قرآن برای تحقق سنن تاریخی دو حالت معرفی شده است.

تحقق ناگهانی و با اصطلاح بغته (انبیاء/۴۰) و تحقیق تدریجی که خود سنتی است از سنن الهی که سنت املاء و مهلت است (بنگرید به سوره‌های رعد/۳۱ و ۳۲ و قارعه/۳۱ همان تحقق ناگهانی است و نیز هود/۶۵، مزل/۱۱، طارق/۱۷، حج/۴۴ و ۴۸، آل عمران/۱۷۸) و به گمان مادر دوره آخرین سنن اغلب به صورت دوم محقق است.

نکته دیگری که در بحث از سنن، گذرا باید بدان اشاره نمود، تعدد صور ذکر آن در قرآن است که گاه با امرالله برابر است (هود/۴۰ و احزاب/۳۸) که از آن به کلمة الله (هود/۱۱۰ اعراف/۱۳۷، صافات/۱۷۱ الی ۱۷۳ انعام ۳۴ و...)، قول (فصلت/۲۵، احقاف/۱۸ ق/۲۹)، کلمه فصل (فصلت/۲۱) و اراده الهی (قصص/۵، مائده/۴۹) تعبیر شده است و از مصادیق مشیت (انعام/۱۳۳)، مثل (یونس/۱۰۲،

و این سنت دائمی از مشهودات همه ماست و نگاهی کوتاه و گذرا به جغرافیای امروز جهان مؤید آن و شاهدی بر افزایش گروه‌های انسانی متعدد به نام کشور و قوم ... و

از آنچه ذکر شد بخوبی معلوم شد که در دوره آخرین سنت مرسلین و سنن منقطع (عذاب من فوق و من تحت ارجل که به اصطلاح قرآن از جمله مصادیق سنت اولین است) جاری نیست، یکی به دلیل انقطاع وحی و دومی بدلیل تغییر کیفی در احوال بشر که صورت تحقق عذاب از صیحه و رجفه و طوفان و صرصر و صاعقه و سیل، به تفرقه و قتال منحصر شده است و دلایل این امر و بررسی همه‌جانبه آن خود موضوع رساله‌ای مستقل است.

نکته دیگری که در سیر تاریخی اقوام مذکور در قرآن از قوم نوح<sup>(ع)</sup> به قوم هود<sup>(ع)</sup>، به قوم صالح<sup>(ع)</sup> به قوم لوط<sup>(ع)</sup> و به قوم شعیب<sup>(ع)</sup> و قوم موسی<sup>(ع)</sup> شاهدیم و گزینش الهی در این میان عنایت به مواردی خاص داشته است.

اینکه اول بار در بشر اختلاف دینی حاصل آمد و در ۹۵۰ سال تسلیخ نوح انحراف حاصل از این اختلاف جبران نشد، الا به هلاک کافرین و بازماندن او و اصحاب سفینه و باقی ماندن ذریه نوح<sup>(ع)</sup> در زمین، اما باز هم در دوران هود<sup>(ع)</sup> و صالح<sup>(ع)</sup> انحراف دینی تحقق یافت (از توحید به شرک) و در دوران لوط<sup>(ع)</sup> که معاصر ابراهیم<sup>(ع)</sup> است انحراف اخلاقی بی‌سابقه‌ای رخ داد و سپس در دوران شعیب<sup>(ع)</sup> و موسی<sup>(ع)</sup> که گویا معاصر هم بوده‌اند (اگر مدین مورد نظر در مورد شعیب<sup>(ع)</sup> همان

محدود آینده‌نگر و آرمان محدود بشری که پس از رسیدن به نهایت، و مطلق شدن این آینده نسبی و محدود مانع تکامل می‌شود. هرچند در اول مفید باشد، اما خطر تعمیم آن در جهت افقی و زمانی هست، مانند آزادی برای انسان عصر رنسانس. ایده‌آل دوم پس از گذشت زمانش تبدیل به دیدگاه اول می‌شود و تکرار می‌گردد، در این حالت شاهد چهار مرحله هستیم: نوآوری (اسراء/۱۸-۲۰) اطاعت از سادات و بزرگان (احزاب/۶۷) تشکیل طبقه مترف و انتقال قدرت (زخرف/۲۳) و سرانجام تسلط ستمگران و عناصر پلید بر جامعه (انعام/۱۲۳).

**ایده‌آل سوم:** ایده‌آل برآمده از حقیقتی نامحدود، ایده‌آل مطلق، یعنی الله که دارای جامعیت لازم برای ایده‌آل انسانی است.

دو دیدگاه اول و دوم تناقضی بین محدودیت وجود ذهنی انسان و نامحدود بودن ایده‌آل بزرگ دارند، اما با ایده‌آل شدن خدا این تناقض رفع می‌گردد و هرچه ایده‌آل بزرگتر باشد هدفها بزرگتر، پس والاترین اهداف با ایده‌آل شدن الله محقق می‌شود و بس.

شاید روشنترین جلوه ایده‌آلها در تفکر انسان در عقیده او به خدا و روز آخر یا عدم آن باشد، ظهور ایده‌آل مطلق در عقیده انسان که ایمان به خدا و روز آخر، تظاهر آن است را ملت ابراهیم<sup>(ع)</sup> می‌نامیم و پیروان این ملت را که به خطاب قرآنی «ملة ابراهیم» (حج/۷۸) خوانده شده‌اند از یک پدر عقیدتی، گروه واحدی می‌یابیم که به تسمیه او مسلمان نام دارند، و این است معنای امت واحده در «ان هذه امتکم امة

هود/۸۹ و نیز قیاس کنید آیات ۲۱۴ بقره و ۵۵ کهف را با هم) و مثل (زخرف/۸) و حق (یونس/۱۰۳) و قیاس شود آیه ۹۸ کهف با آیات ۱۷۱ الی ۱۷۳ صافات) سنن تاریخی است که به شکل وعده (یونس/ ۴۸، ابراهیم/ ۴۷، انبیاء/ ۳۸، مریم/ ۷۵) نیز از آن یاد شده است.

\*\*\*

در گذشته، از ایده‌آل بزرگ سخن گفتیم، اکنون به اختصار انواع آن و تأثیر مستقیم آن در شکل‌گیری اجتماع را یادآور می‌شویم.  
بر اساس آیات قرآن، ما سه گونه ایده‌آل می‌شناسیم:

**اول:** ایده‌آل برآمده از دیدگاه و تصور واقعیت خارجی.

از مشخصات این ایده‌آل محدودیت است. و این محدودیت در فرایند کوتاه بعدی پس از وصول به هدف و مطلق شدن آن حالت تکرار گذشته در آینده را پدید می‌آورد و جامعه را به جمود می‌کشاند. علت این جمود هم دو چیز است: یکی عامل روانی آنس و عادت به وضع موجود ناشی از تقلید و تنبلی (انا وجدنا ابائنا علی امة و انا علی آثارهم مهتدون و در آیه بعد مقتدون، زخرف، ۲۲ و ۲۳). دوم عامل خارجی سلطه طاغوت که برای حفظ سلطه مایل نیست مردم ایده‌آل بزرگتری داشته باشند که با تصور قدرت بالاتر از او موقعیتش متزلزل گردد: «وقال فرعون یا ایها الملائمة لکم من الة غیری» (قصص/۳۸) «قال فرعون ما اریکم الا ماری و ما اهدیکم الا سبیل الرشاد» (مؤمن/۲۹).

**ایده‌آل دوم:** ایده‌آل برآمده از دیدگاه

مشترک آنها. پس اشتراک فکر و عقیده عامل وحدت و توحید جامعه است و تشکیل، قوام و دوام جوامع به آن است و مرگ هر جامعه را از جمله باید در مرگ اشتراک عقاید و افکار جستجو کرد.



با اینکه لطایف و فوائد فراوان قرآنی پیرامون دوران سوم قابل بررسی و طرح است اما اختصار مجال آن را نمی‌دهد از جمله تفاوت‌های کیفی جهات مثبت و منفی انسان و جوامع انسانی در دوران سوم که تدبر در قصص اقوام پیشین بخوبی آنها را جلوه‌گر می‌سازد، و ما از آن به «اصل کاهش» و تسامحاً آنتروپوی تاریخی تعبیر می‌کنیم و همین را عامل مهمی در تغییر احوال بشر و تحقق سنن تاریخی و رفع عذاب من فوق و من تحت ارجسل الناس می‌دانیم.

از دید قرآنی قوم نوح (ع) اظلم واطفی (نجم/ ۵۲) خوانده شده‌اند و چنان بوده‌اند که «قال نوح رب لاتذر علی الارض من الکافرین دیاراً» (نوح/ ۲۶) و در هیچ جای دیگر عذابی به وسعت اولین عذاب نمی‌یابیم<sup>۱</sup>، بلکه به ترتیب تاریخی، از شدت وحدت عذابها کاسته می‌شود، تا آنجا که پس از موسی (ع) گزارش قرآنی نسبت به عذابهایی چون عذاب عاد و ثمود و... نداریم و در مورد اصحاب السبت مسخ آنها به میمون (بقره/ ۶۵، اعراف/ ۱۶۶) یاد

واحدة و انا ربکم فاعبدون» و بدین دلیل ما جامع امت را وحدت عقیده می‌دانیم، کمالینکه عامل تفرقه نیز تفرقه در عقیده است (علامه در المیزان، ج ۱۴، ص ۳۲۲ خطاب را به نوع انسانی گرفته‌اند که با توجه به سخن ایشان در جلد ۱۸، ص ۱۹ که سنت تفریق از سنن الهی است نمی‌توان خطاب را به نوع دانست که گرچه به حساب صورت انسانی واحد است اما همانگونه که خود درج ۲، ص ۱۸ فرموده‌اند بخاطر اختلاف مواد انسانی که اختلاف احساس و ادراکات و احوال را در پی دارد نمی‌توان به صرف صورت نوعی واحد بسنده کرد).

و شاید به همین دلیل در قرآن هرگز امت ————— نام انسان حتی پیامبر (ص) نیامده است اما اقوام به پیامبران منتسب شده‌اند. چرا که انتساب از راه قومیت به جسم و صورت واحد انسانی است، اما در امت به عقیده که کجا توان انبیاء (ع) را با پیروان آنان هم تراز خواند؟ و شاید سراینکه پیامبر (ص) در قیامت فریاد و الامتاه دارند و از قوم خود شکایت می‌کنند نیز به همین باشد و معلوم است که شفاعت شامل حال امت است نه قوم.

و مؤید این سخن قول الهی است که می‌فرماید «لولا ان یکون الناس امة واحدة لجعلنا لمن یکفر بالرحمن لیبوتهم سقفاً من فضه...» (زخرف/ ۳۳) که مضمون آن وحدت بخشیدن ایده‌آل بزرگ مادیت و زروسیم پرستی به یک امت انسانی است. کما اینکه امام نیز بسان رشته تسبیح مایه علقه و الفت و پیوستگی و همبستگی است، زیرا مظهر ایده آل و آیت او است و امام نمود عقیده و نماد معتقدین است و فصل

\* از جمله در سفر پیدایش تورات باب ۷ فراز ۲۳ نیز اشاره به محو همه موجودات زنده دارد و در باب هشتم فراز ۲۱ به نقل از خداوند می‌گوید: «بار دیگر همه حیوانات را هلاک کنیم چنانچه کردم» و ظواهر آیات قرآنی نیز حاکی از مدعی ماست.

فهرست بیماریهای قدیم افزوده است و از همین قبیل است عوارض داروئی داروهای پیشرفته که یک درد را درمان کرده و ده عارضه جدید به بارمی آورند و (قس علی هذا...)

این حقیقت به بیانی دیگر توسط امام علی (ع) در نامه ۴۵ نهج البلاغه بیان شده است که مقاومت مردان صحرا را بسان درختان آن می دانند و شکنندگی زادگان شهرها و رفاهزدگان را بسان شکنندگی گیاهان مناطق بهرور از آب و نعمت... و به تعبیر ما گرچه ظاهر امر به سود محیط بهرور است، اما در باطن قضیه باید به سود صحرا رأی داد و این نه یک افزایش در بهروری است که فی الواقع از دست دادن دهها مزیت است و شاهدی بر اصل کاهش. اصل کاهش، خویش را در صورت دیگری نیز نمایانده است، افزایش ظاهری گروههای انسانی و شکل سیاسی امروزی آن کشورها که به بیش از ۱۶۰ کشور رسیده است فی الواقع نشان از کاهش وحدت گروهها و تمایل بر تفرقه هرچه بیشتر دارد، تمایل بیشتری که مایه از دست رفتن دهها مزیت و یک آنتروپی اجتماعی سرمایهها و امکانات بشری در تقابل قهری ناشی از تفرقه است، صورت دیگر اصل کاهش در افزایش ظاهری ملرماها، فرق، مسلکها، عقاید و ایسمهاست که یک آنتروپی عقیدتی فکری و تفرقه بیشتر در آراء انسانی و هدر رفتن میلیونها استعداد در بیابان حیرت و ضلالت را در پی دارد و از این قبیل.

\*\*\*

شده کما اینکه در زمان عیسی (ع) نیز چنین مسخی نقل شده است (درقرآن نیز فرموده «وجعل منهم القردة والخنازیر و عبدالطاغوت») (مائده/ ۶۰) و شگفتا که بنده طاغوت شدن و ذلت این عبودیت در ردیف مسخ به بوزینه و خوک است...).

یا در آیات متعدد به برتری اقوام گذشته در قوت اشاره شده (روم/ ۷۸، مومن/ ۲۱ و ۸۲، محمد (ص)/ ۱۳) و حتی نسبت مقربین در اولین و آخرین متفاوت است و در آخرین تعدادشان کمتر است. گرچه به حسب ظاهر ما قدرت بشر امروز را بیشتر و تصرف او را وسیعتر می یابیم که عمده آن مرهون تکنیک و تکنولوژی است، اما همانگونه که اثرات آن از هم اکنون در حال ظهور است این دو شمشیر داموکلس حیات بشری است و از سوی دیگر به نسبت گذشته او را ضعیفتر و اسیرتر ساخته است و با تغییر این زاویه دید، چه بسا به راحتی بتوان اذعان نمود که انسان امروز به حسب واقع از گذشته کمتر ————— بهرور است و یک آنتروپی در کل سیستم حیاتی او و نه در تک تک اجزاء منفرد رخ داده است (این مطلب در بعد طبیعی مثالهای فراوان دارد در حالی که سنت خلقت زایمان را خود پیش می برد و نقل شده است که زنان سرخپوست خود به جنگل رفته زایمان کرده و کودک را پس از قطع بندناف و سایر امور به قبیله می آورد مانند یا به صورتی آسانتر در همین شرق زایمان صورت می گرفته است امروز پیشرفت ظاهری پزشکی نه تنها زایمان را برای زنان سختتر و مقاومت آنان را در برابر عوارض و صدمات زایمان کمتر کرده که خود دهها بیماری و عارضه جدید بر

## دوران چهارم:

## دوران وحدت صالحه

ما معتقدیم که بیان قرآنی مبنی بر «لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عباد الصالحون» (انبیاء/ ۱۰۵) و نگاه کنید مزامیر داود یا زبور که همین آیه را ذکر کرده) پایانی بر دوران سوم است و پایانی بر قوس نزولی منحنی حیات انسانی و آغاز قوس صعود و دوران چهارم (و شهید صدر بدان اشاره نفرموده است).

در این حالت نه تنها علائم آخرالزمان یعنی دوران تاریخی بشر که شامل تفرقه و قتال و سلطه اصل کاهش بر شئون حیات بشری است، محو می شود، که عکس آن رخ خواهد داد. عباد صالح بر اساس ایده آل مطلق خویش، الله، امت واحده صالحه را پی خواهند ریخت و تفرقه و قتال رخت بر خواهد بست و با تمرکز و هدایت صحیح استعدادها «افزایش» در همه ابعاد حیات، حاکمیت خواهد یافت.

مع الاسف مجال طرح احوال این دوران سعادت خیز از میان اشارات قرآنی و تصریحات روایی نیست، اما با ظهور مهدی (عج) و نبردهای دامنه دار او و یارانش که از همه قرون به یاری او می شتابند تا عصاره فضایل همه دورانها را به دوران جدید تقدیم کنند و تکمیل عقول رجال بر اثر مسح ید مهدوی و گشوده شدن هفتاد باب ناگشوده علم در برابر دو رشته یافته همه دورانهای پیشین و رخت بریستن فساد و مجال وسیع روح و عقل در فضای لایتناهی صلاح (بسدون) عامل مزاحم و انحرافی و کاهنده فساد و تاثیر این صلاح در اصلاح طبیعت و اعتدال آن و عرضه کنوز

آن و تحقق پیوند چهارطرفی استخلاف در شکل کامل آن که نه تنها انسان بلکه طبیعت را که انسان برای خلافت الهی در آن و بر آن زندگی می کند به صورت حقیقی خود برمی گرداند و هزاران تغییر دیگر صحنه های بس تماشایی و دور از عقول و افهام خو گرفته مابه ارزشهای دون دوران سوم جلوه گر می شود، که چاره ای از توقف و سکوت در آن نیست!

دنیایی که اسلام به شکل حقیقی خود، چون دینی نو جلوه گر می شود<sup>۱۰</sup> و امت واحده جهانی در یک مسیر و به سوی یک هدف رهسپار می گردد. اللهم ارنا الطلعه المرشیده والفرقه الحمیده و این طلعت را طلیعه داری بزرگ، روح خدا، مطلع الفجر گردید.

\* و در دعا وارد شده است «و جدد به ما امتحی من دینک و بدل من حکمک حتی تمید دینک به و علی یدیه جدیداً غضاً محضاً صحیحاً لا عوج فیهِ و لا بدعه معه و حتی تنیر بعمده ظلم الجور و تطفیء به نیران الکفر» (مفاتیح، ص ۵۳۲) و آیا جز این است که هر شدن زمین از جور و ظلم که اصل کاهش را در عدل و قسط نشان می دهد در قوس صعود حرکت جامعه انسانی با جلوه حقیقی دین اسلام مایه افزایش عدل و قسط خواهد شد، و اسرار این بحث مجال دیگر برای باز گشائی می طلبد.

○ شنیده و خوانده ام که داستان آدم (ع) عصاره حیات انسان و تاریخ بشر است و این کلامی بس زیبا و عمیق است گاه که داستان هابیل در روایتهای موجود آن را مرور می کنم واز سنگ سپیدی که پیمان انسانها را در دل خود دارد واز ملکوت واز میان ملائکه به زمین و کنار آدم (ع) آمده است و بر اثر قتل هابیل و گناهان، «حجر الاسود» می شود ویا از کوچک شدن میوهها و تلخ شدن طعم بعضی از آنها و خاردار شدن بعضی دیگر بر اثر این قتل و حوادث دیگر یاد می کنم واز بزرگ و شیرین و بی خار شدن گیاهان و میوهها و درختان در دوران ظهور امام زمان (عج) سخنی می شنوم و دهها و صدها نظیر این موارد به عظمت امر ولایت و اهمیت پیوند چهار طرفی استخلاف و نقش اعمال انسان در طبیعت پی می برم.